مرگ و برزخ

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور : مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث/ به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.
مشخصات نشر : قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۲۲۳ ص..؛م‌س ۱۴/۵ × ۱۰
فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۴۶.
شابک : ۵-۴۷-۴۵۶۴۰-۹۶-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف محمدحسین طباطبایی است.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.
موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع : مرگ -- جنبه‌های قرآنی
موضوع : برزخ -- جنبه‌های قرآنی
شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن
شناسه افزوده : شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۴۶.
رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۳ت۸۳ ۷ ۴۶.ج ۱۳۸۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۰۰۱۷

فهـــرســت مطــالــب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

فهرست مطالب

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِٔ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِٔ قَلْبِهِ سَیِّدَهِٔ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّهِٔ التِّسْعَهِٔ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـهِٔاللّهِ فِی‌الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِٔ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّهِٔبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـرَّ فی غَیْبَتِـکَ وَ فِراقِـکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـهٍٔ
(۶)
مُزْجاهٍٔ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأئیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،
(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسانها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) مرگ و برزخ

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی آن‌را شرح

می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولـی متـأسفـانه قـدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فـراوانـی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریـافتـه‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جنـاب آقـای

(۱۶) مرگ و برزخ

سیدمهدی امیـن اقـدام نمـــــوده‌ام.

امیـدوارم ایــن قبیـل تـلاش‌هـای قـرآنـی مـا و شـمـا بـرای روزی ذخیـره شــود کـه بـه جـز اعمـال و نیـات خـالصـانه، هیـچ چیـز دیگـری کـارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّـهُ لَقُـــرْآنٌ کَـریـمٌ

فـی کِتـــابٍ مَکْنُـــونٍ

لا یَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـرُونَ

این قـرآنـی اسـت کـریـم

در کتـــابـی مکنـــون

که جز دست پـاکـان و فهـم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخـاب و

(۱۸)

تلخیـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مسـتقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصـلی، عنوان مسـتقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردیـد. هر فصل نیز به سـرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیـر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشـتـه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیـر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از

جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشـن داشتـه باشنـد.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) مرگ و برزخ

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) مرگ و برزخ

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔ‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) مرگ و برزخ

فصل اول:تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

آفرینش مرگ و زندگی

«اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوةَ...»

«کسی که موت و حیات را آفریده است....» (۲ / ملک)

(۲۵)

از تعلیم قرآن شریف برمی‌آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است و امری است وجودی که مانند حیات خلقت‌پذیر است.

کلمه حیات در مورد چیزی بکار می‌رود که آن چیز حالتی دارد که به خاطر داشتن آن حالت دارای شعور و اراده شده است.

و کلمه موت به معنای نداشتن آن حالت است، چیزی که هست به طوری که از تعلیم قرآن بر می‌آید معنای دیگری به خود گرفته و آن عبارت از این است که همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ای دیگر منتقل شود، قرآن کریم صرف این انتقال را موت خوانده با این‌که منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۵۸۵.

(۲۶) مرگ و برزخ

هدف از آفرینش مرگ و زندگی

«اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُورُ»

«کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و او عزیزی آمرزنده است.»

«لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا»

«تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.» (۲ / ملک)

هدف از آفرینش مرگ و زندگی (۲۷)

این آیه بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است:

یعنی خدای‌تعالی شما را اینطور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه فوق اشاره‌ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

(۲۸) مرگ و برزخ

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده‌اند.

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود و در غالب افراد جریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالبا منتهی می‌شود به بار دادن درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده و همچنین حسن عمل و صلاح آن، غایت و هدف از خلقت انسان است و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد.

هدف از آفرینش مرگ و زندگی (۲۹)

آن‌چه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست و در معرض لغو و تاثیم قرار نمی‌گیرد، بنابراین بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً.» (۳۵ / انبیاء).(۱)

تقدیر مرگ و فلسفه آن

«نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقینَ،»

«این ماییم که مرگ را بین شما مقدر کرده‌ایم و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد.» (۶۰ / واقعه)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۵۸۵.

(۳۰) مرگ و برزخ

وقتی خدای‌تعالی به انسان هستی می‌دهد، هستی محدود می‌دهد، از همان اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیائیش و تمامی خصوصیاتی که در طول این مدت به خود می‌گیرد و رها می‌کند، همه از لوازم آن محدودیت است، که یکی از آن خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه این‌که خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد.

«عَلی اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثالَکُمْ وَ نُنْشِئَکُمْ فی ما لا تَعْلَمُونَ.» (۶۱ / واقعه)

می‌فرماید: خلقت ما بر اساس تبدیل أمثال ماست، یعنی طبقه‌ای بمیرند و جا برای طبقه‌ای دیگر باز کنند و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه‌ای به

تقدیر مرگ و فلسفه آن (۳۱)

خانه‌ای دیگر و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه این‌که عبارت باشد از انعدام و فناء.(۱)

حکم عمومی مرگ و بازگشت

«کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُالْمَوْتِ ثُمَّ اِلَیْنا تُرْجَعُونَ،»

«هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می‌کنید.»

(۵۷ / عنکبوت)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۳۰.

(۳۲) مرگ و برزخ

خدای‌تعالی در قرآن مجید مرگ را تشبیه کرده به چیزی که چشیدنی باشد آن گاه حکم کرده به این‌که این چشیدنی را همه

خواهند چشید و خلاصه مرگ عمومی است و هر کس بـه زودی و به طـور قطـع خواهـد مرد.

«ثُمَّ اِلَینا تُرْجَعُونَ – سپس به سوی ما برمی گردید،» و این عظمت رجوع به خدا را می‌رساند و می‌فرماید: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست و مرگ دنبال سر است و دنبال آن رجوع به سوی ما برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید و عمل صالح کنید، که سعادت ابدی دارد و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد.(۱)

۱– المیزان ج: ۱۶، ص: ۲۱۶.

حکم عمومی مرگ و بازگشت (۳۳)

بازگشت انسان به سوی مالک خود

«... اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ،»

«... ما ملک خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت!» (۱۵۶ / بقره)

قرآن شریف در این آیه می‌فرماید: انسان مملوک خداست و بازگشتش به سوی مالکش می‌باشد.

یعنی، وجود انسان و تمامی موجوداتی که تابع وجود آدمی هستند، چه قوای او و

(۳۴) مرگ و برزخ

چه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستند که انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست و همواره محتاج او، در همه احوالش متکی به اوست، و در حدوث و بقاءش مستقل از او نیست.

چیزی که هست آدمی تا در این نشئه زندگی می کند، ضرورت زندگی اجتماعی ناگزیرش کرده ملکی اعتباری برای خود درست کند و خدا هم این اعتبار را معتبر شمرده و این باعث شده که رفته رفته امر بر او مشتبه گردد و خود را مالک واقعی ملکش بپندارد لذا خدای سبحان در آیه:

«لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ»

«ملک امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار!» (۱۶ / غافر)

می‌فرماید: به زودی اعتبار نام‌برده لغو خواهد شد و اشیاء به حال قبل از اذن خدا

بازگشت انسان به سوی مالک خود (۳۵)

برمی گردند و روزی خواهد رسید که دیگر ملکی نماند، مگر برای خدا و بس، آن وقت است که آدمی با همه آن چیزها که ملک خود می‌پنداشت، به سوی خدای سبحان برمی گردد.(۱)

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ

«لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ،»

«ملک آسمانها و زمین از آن او است، او زنده می کند و می‌میراند و او بر هر چیزی توانا است.» (۲ / حدید)

۱– المیزان ج: ۱، ص: ۵۳۱.

(۳۶) مرگ و برزخ

«یُحْیی وَ یُمیتُ»

«او زنده می کند و می‌میراند.»

زنده کننده و میراننده (محیی و ممیت) دو نام از نامهای خدای‌تعالی است. اگر خود اسم را نیاورد و به جای آن فعل مضارع آورد، برای این بود که اشاره کرده باشد به شمول و عمومیت آن نسبت به هر احیاء و هر اماته، تا در نتیجه شامل ایجاد ملائکه هم بشود، چون حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست و نیز زنده کردن جنین در شکم مادرش و زنده کردن مردگان در روز قیامت و پدید آوردن جمادات مرده که‌قبلاً زنده نبودند، تا میراندن دوباره آن‌ها صادق باشد و میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ که آیه شریفه «رَبَّنا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ اَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ،» (۱۱ / غافر) به آن اشاره

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ (۳۷)

دارد، علاوه بر این، در تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز هست.(۱)

مرگ، دری به سوی نعمت‌های خدا

«هُوَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ فَاِذا قَضی اَمْرا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ!»

«او همان خدایی است که زنده می‌کند و می‌میراند پس همین که قضای چیزی را راند تنها می‌گوید باش و آن چیز موجود می‌شود!» (۶۸ / غافر)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۵۳.

(۳۸) مرگ و برزخ

«هُوَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ...،» یعنی خدای‌تعالی کسی است که عمل زنده کردن و میراندن از آن اوست و با این عمل، زندگان را از عالمی به عالمی دیگر منتقل می‌کند.

و هر یک از این میراندن و زنده کردن مبدأی است برای تصرفاتش به نعمت‌هایی که با آن نعمت‌ها بر آن کس که تدبیر امرش را می‌کند تفضل نماید، چون هر یک از میراندن و زنده کردن عالمی را به سوی آدمی می‌گشاید که در آن عالم از انواع نعمت‌های خدایی استفاده مـی‌کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۵۲۶.

مرگ، دری به سوی نعمت‌های خدا (۳۹)

نفی فرار از مرگ

«قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلاقیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»

«ای رسول ما بگو عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می‌گردید و او شما را به آنچه از نیک و بد کرده‌اید آگاه می‌سازد.» (۸ / جمعه)

در آیه شریفه چند اشاره هست: اول اشاره‌ای است به این‌که مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ،» (۳۵ / انبیاء) و باز

(۴۰) مرگ و برزخ

فرموده: «نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقینَ.» (۶۰ / واقعه)

دوم اشاره می‌کند به این‌که برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است و در آن شکی نیست.

سوم اشاره دارد به این‌که به زودی به حقیقت اعمالی که کرده‌اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی‌گردد.

و چهارم اشاره دارد به این‌که چیزی از اعمال آنان بر خدای‌تعالی پوشیده نیست. و به خاطر این که به این معنا اشاره کرده باشد جمله «عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ» را به جای کلمه اللّه آورد.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۴۵۲.

نفی فرار از مرگ (۴۱)

مرگ، سرنوشت محتوم

«اَیْنَ ما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ...»

«هر جا که باشید مرگ شما را در می‌یابد هر چند که در بناهای استوار باشید.»

(۷۸ / نساء)

«بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ» معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهار کنج قلعه‌ها می‌سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

این گفتار اساسش تمثیل است، می‌خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آن‌ها آدمی خود را از ناملایمات و خطرها حفظ می‌کند و حاصل معنا این است که مرگ

(۴۲) مرگ و برزخ

سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی‌شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم‌ترین پناهگاه‌ها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای‌تعالی جهاد و جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می‌شدید و خلاصه مرگ به سراغتان نمی‌آمد، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد.(۱)

وَ اللّـهُ یُحیِ وَ یُـمِیت

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۶.

وَ اللّٰهُ یُحیِ وَ یُمیت (۴۳)

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لاِخْوانِهِمْ اِذا ضَرَبُوا فِی الْاَرْضِ اَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللّٰهُ ذلِکَ حَسْرَةً فی قُلُوبِهِمْ وَ اللّٰهُ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ اللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ.»

«ای گروندگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نمی‌رفتند و یا به جنگ حاضر نمی‌شدند به جنگ مرگ نمی‌افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل‌های آنان خواهد کرد و خدا است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، در هر وقت و به هر سبب که می‌خواهد و به هر چه کنید آگاه است.» (۱۵۶ / آل عمران)

مفهوم آیه نهی مؤمنین است از این‌که مثل کافران باشند و درباره کسانی که در

(۴۴) مرگ و برزخ

بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، برای این‌که این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه‌ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می‌کند، علاوه بر این‌که سخنی است ناشی از جهل، برای این‌که دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می‌کند و نه می‌میراند و اصولاً احیا و اماته از شؤون مختص به خدای‌تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهار که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید،

که خدا بدان‌چه می‌کنید بصیر و بینا است. «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحْمَةٌ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ!» (۱۵۷ / آل عمران).(۱)

۱- المیـــــــــــزان ج: ۴، ص: ۸۴.

وَ اللَّهُ یُحیِ وَ یُمِیت (۴۵)

مرگ، نوع و محل معین آن

«یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنا مِنَ الاَمْرِ شَیْءٌ ما قُتِلْنا هیهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَالَّذینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهِمْ...»

«... می‌گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی‌خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی‌شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آن‌ها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می‌آمدند....» (۱۵۴ / آل عمران)

(۴۶) مرگ و برزخ

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول این‌که: کشته شدن هر یک از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید، بلکه قضای الهی که گریز و مفری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته‌شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند و به فرض این‌که شما برای قتال بیرون نمی‌آمدید، باز آن‌هایی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می‌شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسما نیست، نه می‌توانید ساعتی تأخیرش بیندازید و نه تقدیمش بدارید.

نکته دوم که روشن کرد، این بود که سنت خدای‌تعالی بر این جاری شده است که ابتلاـ و خالص‌سازی‌عمومی‌باشد، هم شامل آنان‌شود و هم شامل‌شما، پس‌شما چاره‌ای

مرگ، نوع و محل معین آن (۴۷)

از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته‌اید، باید این وضع پیش می‌آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص به خود را بگیرید و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص‌سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود.(۱)

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

«فَلا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ اِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدّا،»

«تو درباره ایشان عجله مکن که ما برای آنان روزشماری می‌کنیم،

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۷۵.

(۴۸) مرگ و برزخ

شمارکردنی دقیق.» (۸۴ / مریم)

چون شمردن هر چیزی آن را به آخر می‌رساند و نابود می‌کند، به این عنایت، خدای‌تعالی در این آیه خواسته است بفرماید: ما عمر ایشان را به آخر می‌رسانیم و تا آخرین نفس می‌شماریم، گویا نفس‌های عمر ایشان را در نزد خود ذخیره کرده و دانه دانه می‌فرستد تا تمام شود و آن روزی است که وعده عذابشان داده است.

و چون مدت بقای آدمی، مدت آزمایش و امتحان او است، همچنان‌که آیه «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الاَرْضِ زینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ

عَمَلًا،» (۷ / کهف) اشاره به آن دارد، در نتیجه شمردن عمر در حقیقت شمردن اعمالی است که در نامه عمر نوشته می‌شود، تا بدان وسیله بنیه زندگی جاودانه آخرت تمام شود و در آن آن‌چه مایه سعادت زندگی او

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر (۴۹)

در آن‌جا است، تا دانه آخر شمرده می‌شود، که چه نعمت‌هایی دارد و چه نقمت‌هایی و همان‌طور که ماندن جنین در رحم مادر، باعث تمامیت خلقت جسم او می‌شود، ماندن آدمی هم در دنیا برای همین است که خلقت جانش پخته و تکمیل گردد و خدا آن‌چه از عطایا برایش تقدیر نموده برایش تا به آخر بشمارد.

و بنابراین جا ندارد که انسانی از خدای‌تعالی مرگ کسی را طلب کند و در آن استعجال نماید چه انسان کافر فاجر و چه مؤمن صالح، برای این‌که مدت بقای اولی در دنیا همان مدت شمردن گناهان او است، تا در برابرش کیفر شود و مدت بقای دومی مدت شمردن حسنات او است، تا در برابرش پاداش داده شود و بدان متنعم گردد و این آیه شمردن را مقید به هیچ قیدی نکرده، ولی از ظاهرش در بدو نظر چنین فهمیده می‌شود که مقصود شمردن نفس‌ها، یا ایام زندگی است.(۱)

(۵۰) مرگ و برزخ

مرگ در راه دین

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْاَمْوالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ، اَلَّذينَ اِذا اَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ!»

«و ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و میوه‌ها (اولاد) آزمایش می‌کنیم، به آنان که شکیبا شوند مژده بده! آنان که چون بلا و مصیبتی به

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۵۰.

مرگ در راه دین (۵۱)

آن‌ها برسد بگویند: بی شک ما از آن خدائیم و بی گمان به سوی او باز می‌گردیم!»

(۱۵۵ و ۱۵۶ / بقره)

خدای‌تعالی در این آیه به عموم شدائدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده و آن عبارت است از: خوف و گرسنگی و نقص اموال و جان‌ها و ثمرات (اولاد).

به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می‌برد که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی‌شود و زندگی شرافتمندانه‌شان صافی نمی‌شود و به دین حنیف نمی‌رسند، مگر به آن آزمایش و آن عبارت است از جنگ و قتل که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز، متحصن کنند و از این دو نیرو مدد بگیرند،

(۵۲) مرگ و برزخ

و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند و آن طرز فکر صحیح است که هیچ قومی دارای این فکر نشدند، مگر آن‌که به هدفشان هرچه هم بلند بوده رسیده‌اند و نهایت درجه کمال خود را یافته‌اند و در جنگ، صاحب نیروی خارق‌العاده‌ای شده‌اند که عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشته است و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به این‌که کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند و هر کوششی که با جان و مال خود می‌کنند، باطل و هدر نیست، اگر دشمن را بکشند، خود را به حیاتی رسانده‌اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی‌کند و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده‌اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.

لذا رسول گرامی خود را دستور می‌دهد: نخست ایشان را بشارت دهد، ولی متعلق

مرگ در راه دین (۵۳)

بشارت را ذکر نمی‌کند، تا با همین ذکر نکردن به عظمت آن اشاره کرده باشد و بفهماند: همینکه این بشارت از ناحیه خداست، جز خیر و جمیل نیست و این خیر و جمیل را رب‌العزهٔ ضمانت کرده است.

و سپس بیان‌می‌کند: که صابران کیانند؟ آن‌هایند که هنگام مصیبت می گویند: اِنّا لِلّهِ وَ اِنّـا اِلَیْهِ راجِعُونَ!(۱)

مرگ مهاجرین الی اللّه

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۳۰.

(۵۴) مرگ و برزخ

«... وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِه مُهاجِرا اِلَی‌اللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللّهِ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما،»

«... و کسی که هجرت‌کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است.» (۱۰۰ / نساء)

مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسان‌ها می‌توانند در آن‌جا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله آشنا شده و سپس به آن دو عمل کنند.

آن‌ها که از شهر و خانه خود خارج شدند و به سوی خدا و رسول او صلی‌اللّه‌علیه‌وآله مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید، چنین کسانی اجرشان

مرگ مهاجرین الی اللّه (۵۵)

به‌عهده خدای تعالی است.

این آیات‌از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمان‌ها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و در خصوص شبه جزیره عربستان و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته‌اند.

ملاک‌هایی که در اسلام هست، در همه زمان‌ها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آن‌جا که برایش امکان دارد، این ملاک‌ها را بر پا دارد، یعنی تا آن‌جا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد و خود را به استضعاف نزند و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه

(۵۶) مرگ و برزخ

اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته، احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده بجایی دیگر مهاجرت نماید، حال چه این‌که سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه این‌که سرزمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد.(۱)

شهید شدن در جهاد

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «مردی خدمت رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله شرفیاب شد و عرض داشت: من برای جهاد بسیار نشاط و رغبت دارم، فرمود:

۱- المیـــــــــزان ج: ۵، ص: ۸۳.

شهید شدن در جهاد (۵۷)

در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی شد و نزد خدا روزی خواهی خورد و اگر سالم برگشتی و به مرگ طبیعی مردی، اجرت نزد خدا محفوظ است.» از این‌که فرمود: «و اگر بمیری» اشاره است به آیه شریفه:

«... وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِه مُهاجِرا اِلَی‌اللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللّهِ...» (۱۰۰ / نساء)

یعنی کسی که به منظور مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه‌اش بیرون می‌شود و سپس مرگ او را درمی‌یابد، اجرش نزد خدا محفوظ است.

و این آیه دلالت دارد بر این که بیرون شدن به سوی جهاد، مهاجرت به سوی خدا و رسول است.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۱، ص: ۵۷۴.

(۵۸) مرگ و برزخ

مرگ در حال اسلام

«وَ وَصّی بِها اِبْراهیمُ بَنیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ اِنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدّینَ فَلا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ،»

«و ابراهیم فرزندان خود را و یعقوب هم، به این اسلام سفارش کرده و گفت: ای پسران من! خدا دین را برای شما برگزید زنهار مبادا در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید.» (۱۳۲ / بقره)

مرگ در حال اسلام (۵۹)

یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود. این آیه شریفه به این معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است. در روایات اسلامی، در بحارالأنوار از ارشاد دیلمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان به رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله فرمود: «ای احمد! هیچ می‌دانی کدام زندگی گواراتر و کدام حیات جاودانه‌تر است؟ عرضه داشت: پروردگارا، نه، فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود و نعمت مرا فراموش نکند و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند.

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقایقش به نفع صاحبش تمام شود و آنچنان در بهره‌گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد و

(۶۰) مرگ و برزخ

کوچک شود و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد و همه در پی به دست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آن‌چه ناخوشایند من است پاک کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد و در آن راه ندهد.

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می‌افکنم که فکر و ذکرش و فراغ و اشتغالش و هم و غمش و گفتگویش همه از نعمت‌های من شود، آن نعمت‌ها که به سایر اهل محبتم دادم و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود و با قلب ببیند و به جلال و عظمتم نظر کند و دنیا را بر او تنگ کنم و آن‌چه لذت دنیایی است از نظرش بیندازم، تا حدی که آن را دشمن بدارد.

مرگ در حال اسلام (۶۱)

و همان‌طور که چوپان گله را از ورطه‌های هلاکت دور می‌کند من او را از دنیا و آن‌چه در آنست دور می‌کنم، آن وقت است که از مردم می‌گریزد، آن هم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می‌شود.

ای احمد! من او را به زیور هیبت و عظمت می‌آرایم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آن‌که با شکری آشنایش می‌کنم، که دیگر مانند شکر دیگران آمیخته با جهل نباشد و قلبش را آنچنان از یاد خود پر کنم، که دیگر جایی برای نسیان در آن نباشد و آنچنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جایی برای محبت مخلوق‌ها در آن نماند.

آن وقت است که وقتی به من محبت می‌ورزد، به او محبت می‌ورزم و چشم دلش را

(۶۲) مرگ و برزخ

به سوی جلالم باز می‌کنم و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی‌دارم و در تاریکی‌های شب و روشنایی روز با او راز می‌گویم، آنچنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه‌ام را به گوشش می‌شنوانم و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده‌ام آشنایش سازم.

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آنچنان که تمامی خلایق از او شرم بدارند و چون در زمین راه می‌رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم و او را با آن دلهره‌ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می‌کشم، آشنایش می‌سازم، وقتی او را در قبر می‌خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجوئیش کنند، در حالیکه هیچ اندوهی از مردن و هیچ ظلمتی از قبر و لحد و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد.

مرگ در حال اسلام (۶۳)

آن‌گاه میزانی برایش نصب کنم و نامه‌ای برایش بگشایم و نامه‌اش را به دست راستش بدهم، او را در حالیکه باز و روشن است، بخواند و آن‌گاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این‌صفات دوستداران‌است.

ای احمد! همّ خود را، همّ واحد کن و زبانت را زبانی واحد و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی‌اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود.»(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۱، ص: ۴۵۱ تا ۴۸۱.

(۶۴) مرگ و برزخ

مسلمان مردن

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنهار مبادا جز با حالت اسلام بمیرید!» (۱۰۲ / آل عمران)

«وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ!»

نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از این‌که همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسید، در یکی از حالات اسلامت باشد و در حال اسلام مرده باشی.(۱)

مسلمان مردن (۶۵)

ارزش مسلمان مردن!

«... فاطِرَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ اَنْتَ وَلِیِّ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِما وَ اَلْحِقْنی بِالصّلِحینَ،»

«... تویی فاطر آسمان‌ها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایسته‌گانم بفرما!» (۱۰۱ / یوسف)

دل‌هـای اولیاء خدا و مُخْلِصینَ از بندگانـش از راه این اسـم، یعنی اسـم فاطر

۱- المیـــــــزان ج: ۳، ص: ۵۶۷.

(۶۶) مرگ و برزخ

(که به معنـای وجـود لذاتـه خـدا و ایجـاد غیر خـود اسـت،) متوجـه او می‌شونـد.

یوسف علیه‌السلام هم که یکی از فرستادگان و مُخْلِصینَ او است در جایی که سخن از ولایت او به میان می‌آورد می‌گوید: «... فاطِرَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ اَنْتَ وَلِیِّ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِما وَ اَلْحِقْنی بِالصّلِحینَ!»

معنـای درخواسـت (مرا مُسلم بمیران) ایـن است که خدایـا اخـلاص و اسـلام مـرا مادامـی که زنـده‌ام برایـم باقی بـدار. و به عبـارت دیگر این است که تا زنـده است مُسلم زنـدگی کنـد، تا در نتیجه دم مرگ هم مُسـلم بمیرد و این کنایه است از این‌که خداوند او را تا دم مرگ بر اسلام پایدار بدارد، نه این‌که معنایش این باشد که دم مرگ مسلم باشم، هرچند در زندگی مسلم نبودم و نه این‌که درخواست مرگ باشد و معنایش این باشد که خـدایا الان که

ارزش مسلمان مردن! (۶۷)

دارای اسلامم مرا بمیران.(۱)

مرگ در حال کفر

«اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا، وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ...،»

«کسانی که کافر شدند و مردند در حالی‌که همچنان بر کفر خود باقی بودند...،»

(۱۶۱ / بـقـره)

۱- الـمیــزان ج: ۱۱، ص: ۳۴۰.

(۶۸) مرگ و برزخ

این جمله کنایه است از اصرار و پافشاری کفار در کفر و عناد و لجبازیشان در قبول نکردن حق، چون کسی که از بی‌توجهی به دین حق متـدین نباشـد، نه از روی عناد و کبرورزی، چنین کسـی در حقیقت کافر نیست، بلکه مستضـعفی است که امرش به دست خـدا است شاهـدش این است که خـدای‌تعالی کفر کافران را در غالب آیات قرآن، مقیـد به تکـذیب می‌کنـد، مخصوصا در آیات هبوط آدم که مشتمل بر اولین حکم شرعی است که خـدا بـرای بـشـر تعیین کـرده مـی‌فـرمـایـد:

«وَ الَّذیـنَ کَفَـرُوا وَ کَـذَّبُوا بِـآیـاتِنـا اُولئِـکَ اَصْحابُ النّـارِ هُمْ فیهـا خالِـدُونَ،» «... کسـانـی که کـافر شدنـد و آیـات ما را تکـذیب کردند، ایشان اهل آتشند و در آن جـاودانــنـد!» (۳۹ / بقـره) (۱)

۱- الـمیـزان ج: ۳، ص: ۵۶۷.

مرگ در حال کفر (۶۹)

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان

«اَمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ،»

«آیا کسانی که گناه مرتکب می‌شوند پنداشته‌اند که ما با آنان همان گونه رفتار می‌کنیم که با اشخاص با ایمان و دارای اعمال صالح می‌کنیم و خیال کرده‌اند زندگی و مرگشان با آن افراد یکسان است و چه بد پنداری است که کرده‌اند!» (۲۱ / جاثیه)

(۷۰) مرگ و برزخ

اشخاصی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، در زمان حیات طریقه زندگیشان را با بصیرت سلوک می‌کنند و در راه زندگی دارای هدایت و رحمتی از ناحیه پروردگار خویشند. ولی آدم بدکار دستش از این بصیرت و هدایت و رحمت تهی است. این دو طایفه در مرگ هم مساوی نیستند، برای این که مرگ همان طور که برهان‌های روشن شهادت می‌دهد، انعدام و بطلان نفس انسانیت نیست، بلکه مردن عبارت است از برگشتن به سوی خدای سبحان و انتقال از سرای دنیا به سرایی دیگر، از سرایی ناپایدار به سرایی پایدار و جاودان، سرایی که مؤمن صالح در آن قرین سعادت و نعمت و دیگران در شقاوت و عذاب زندگی می‌کنند.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۲۶۰.

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان (۷۱)

مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگر انسان

«ثُمَّ اَماتَهُ فَاَقْبَرَهُ،»

«آن‌گاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت،»

«ثُمَّ اِذا شاءَ اَنْشَرَهُ،»

«و سپس هر وقت بخواهد دوباره زنده‌اش می‌کند،»

«کَلّا لَمّا یَقْضِ ما اَمَرَهُ،»

«نه‌هرگزبلکه‌کفر و عصیان‌ورزید،»(۲۱تا۲۳/عبس)

(۷۲) مرگ و برزخ

انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای‌تعالی است، اوست که وی را خلق می‌کند و تقدیر می‌نماید و راه را برایش هموار می‌سازد، می‌میراند و در قبر می‌کند و مجددا از قبر بیرونش می‌آورد، همه این‌ها نعمت‌هایی است از خدای‌تعالی، حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را به جای آورد یا نه؟ نه، انسان چنین نکرد، «لَمّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ» هرگز آن‌چه را خدای‌تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می‌خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می‌کند،

مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگر انسان (۷۳)

و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده‌اش می‌کند: «...اِنَّ الْاِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ،» (۳۴ / ابراهیم) که قهرا با انسان‌هایی منطبق می‌شود که فعلاً مبتلا به کفر و افراط در آن هستند و با حق دشمنی می‌ورزند.(۱)

انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی

«وَ اَنْـذِرِ النّاسَ یَوْمَ یَأْتیهِـمُ الْعَذابُ فَیَقُولُ الَّذینَ ظَلَمُوا رَبَّنا اَخِّرْنا اِلی اَجَلٍ قَریبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ اَوَ لَمْ تَکُونُوا اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَکُمْ

۱- المیـــــــــــزان ج: ۲۰، ص: ۳۳۹.

(۷۴) مرگ و برزخ

مِنْ زَوالٍ؟»

«و مردم را بترسان از روزی که عذاب موعود به سراغشان می‌آید کسانی که ستم کرده‌اند گویند: پروردگارا ما را تا مدتی مهلت ده تـا دعـوت تـو را اجابت کنیـم و پیرو پیغمـبران شـویم! مگر شـما نبودیـد کـه پیش از ایـن قسم خوردیـد که زوال نـداریـد؟» (۴۴ / ابراهیـم)

«وَ اَنْذِرِ النّاسَ یَوْمَ یَأْتیهِمُ الْعَذابُ...» انـذار در ایـن آیـه، انـذار به عـذاب استیصـال دنیـوی است، که هر چنـد از امت ستمکار بر نمی‌گردد و نسل ستمکاران را قطع می‌کند، ولی از یک فرد قابل برگشت است.

مؤمنین هیچ‌وقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی‌گردند و این

انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی (۷۵)

عـذاب مخصوص امت‌ها است که به خاطر ظلمشان بـدان دچار می‌گردنـد، نه تمام افراد امت و لـذا می‌بینیم خـدای‌تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَالَّذینَ امَنُوا کَذلِکَ حَقّا عَلَیْنا نُنْـجِ‌الْمُؤْمِنیـنَ.» (۱۰۳ / یونس)

خـدای‌تعالی در امت‌های گذشـته و حتی در امت محمـدی این قضاء را رانـده که در صورت ارتکاب کفر و سـتم دچار انقراضـشان می‌کند و این مطلب را بارها در کـلام مجیدش تکرار فرموده است.

و روزی که چنین عـذاب‌هایی بیایـد روزیست که زمین را از آلـودگی و پلیـدی شـرک و ظلم پـاک می‌کنـد و دیگر به غیر از خـدا کسی در روی زمین عبادت نمی‌شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند.

و وقتــی به وسیله عذاب انقــراض، شرک ریشه‌کن شود دیگر جز مؤمنین کسی

(۷۶) مرگ و برزخ

باقی نمی‌مانـد، آن وقت است که دین هرچـه باشـد خالــص برای خـدا می‌شود، هم‌چنان‌که فرموده: «وَ لَقَـدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاْرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ.» (۱۰۵ / انبیاء) (۱)

بازگشت‌ناپذیری مجتمع هلاک شده

«وَ حَرامٌ عَلــی قَرْیَةٍ اَهْلَکْناهــا اَنَّهُــمْ لا یَـرْجِعُونَ،»

«بر هر دهکده که هلاکشان کردیم مقرر کردیم که دیگر بازنگردند.» (۹۵ / انبیاء)

۱- المیـــزان ج: ۱۲، ص: ۱۲۰.

بازگشت‌ناپذیری مجتمع هلاک‌شده (۷۷)

خــدای‌تعـالی در این آیــه به جای فرد، مجتمع را مورد سـخن قرار داده و فرموده: «وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها...» و این بـدان جهت اسـت کـه فسـاد فرد بـه طبع بـه فسـاد جـامعه سـرایت می‌کنــد و بـه طغیـان جـامعه منتهی می‌شـود و آن‌گـاه دیگر عـذاب بر آنـان حتمی‌می‌شودو همه هلاک می‌گردند، هم‌چنان‌که در سوره‌اسـری فرموده: «وَ اِنْ‌مِنْ قَرْیَةٍ اِلاّ نَحْـنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوها

عَذابا شَدیدا....» (۵۸ / اسری)

و معنای آیه این است که: آن قریه‌ای که عمل صالح توأم با ایمان انجام نداد و امرشان منجر به هلاکت شد، دیگر محال است که دوباره زنده شود و مافات را تدارک نموده سعی خود را مشکور و اعمال خود را مکتوب و مقبول کند.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۴۵۸.

(۷۸) مرگ و برزخ

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته

«وَ ما تَفَرَّقُوا اِلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَ هُمُ الْعِلْمُ بَغْیا بَیْنَهُمْ وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ اِنَّ الَّذینَ اوُرِثُو الْکِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مُریبٍ،»

«در دین تفرقه نکردند مگر بعد از آن‌که به حقانیت دین یقین داشتند و حسدی که به یکدیگر می‌ورزیدند وادارشان کرد تفرقه کنند و اگر حکم ازلی خدا بر این قرار

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته (۷۹)

نگرفته بود که تا مدتی معین زنده بمانند، کارشان را یکسره می‌کردیم، چون اینان که با علم به حقانیت، آن را انکار کردند باعث شدند نسل‌های بعدی درباره آن در شکی عمیق قرار گیرند.» (۱۴ / شوری)

هلاکت و قضاهایی که درباره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده، فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می‌شده و هلاک می‌گردیده، مانند قوم نوح، هود و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت‌ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته‌اند و این از سیاق کاملاً روشن است.

(۸۰) مرگ و برزخ

مراد از کلمه‌ای که در سابق گذشت یکی از فرمان‌هایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر این‌که همان روزها فرمود: «...وَ لَکُمْ فِیالْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ.» (۲۴ / اعراف) اگر نبود این مسأله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شوند هر آینه بین آنان حکم می‌کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۴۲.

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته (۸۱)

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!

«وَ ما اَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما کُنّا مُنْزِلینَ. اِنْ کانَتْ اِلّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ،»

«و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می‌فرستادیم، چون از بین بردن آن‌ها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آن‌ها در جای خود خشکیدند.» (۲۸ و ۲۹ / یس)

(... از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید... مردم او را کشتند،) ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او

(۸۲) مرگ و برزخ

نازل نکردیم و نازل‌کننـده هم نبودیم. کار هلاکت آن قوم در نظر خدای‌تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشـان کرد و هلاـک کردن آن‌هـا برای خـدا آسـان بود و احتیـاج نـداشت از آسـمان لشکری از ملائـکه بفرسـتد تا با آن‌ها بجنگند و هلاکشان کنند و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت‌های گـذشته این کـار را نکرد، بـلکه با یک صـیحه آسمانی هلاکشان ساخت:

«اِنْ کانَتْ اِلّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ!»

«اَلَـمْ یَـرَوْا کَـمْ اَهْلَکْنـا قَبْلَهُـمْ مِـنَ الْقُـرُونِ اَنَّهُـمْ اِلَیْهِـمْ لا یَرْجِعُـونَ؟»

«آیا از بسیاری هلاک‌شدگان عبرت نمی‌گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی مأخوذ گشتند و دیگر به عیش و نوش در دنیا بازنخواهنـد گشـت؟» (۲۹ و ۳۱ / یس).(۱)

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت! (۸۳)

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه‌السلام

«اِذْ قـالَ اللّهُ یا عیسـی اِنّی مُتَوَفّیکَ وَ رافِعُکَ اِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ‌الَّذینَ کَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذینَ کَفَرُوا اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ،»

«و به یاد آر آن زمان را که خدای‌تعالی گفت: ای عیسـی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم

۱- الـمیزان ج: ۱۷، ص: ۱۱۷.

(۸۴) مرگ و برزخ

کرد و پیروانت را بر کسـانی که کـافر شدنـد برتری تـا قیـامت می‌دهم آن‌گاه برگشـتتان به سوی من است و من بین شـما در آن‌چه اختلاف می‌کنید حـکم خـواهـم کـرد.» (۵۵ / آل عمران)

«تـوّفی» به معنـای گرفتن چیزی به طور تـام و کامـل است و به همین جهت در موت اسـتعمال می‌شود، چون خـدای‌تعالی در هنگـام مرگ آدمی، جان او را از بدنش می‌گیرد.

و دقـت در آیه بالا این نکتـه را نتیجه می‌دهـد که کلمـه توفی در قرآن به معنای مرگ نیامـده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شـده تنهـا به عنـایت گرفتن و حفـظ کردن بـوده، به عبـارتی دیگر کلمه تـوفی را در آن لحظه‌ای که خـدای‌تعالی جـان را می‌گیرد، استعمال کرده تا بفهماند جان انسان‌ها با مردن باطل و فانی نمی‌شود و این‌ها که گمان

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه‌السلام (۸۵)

کرده‌انـد مردن، نابود شـدن است جاهل به حقیقت امرنـد، بلکه خـدای‌تعالی جان‌ها را می‌گیرد و حفظ می‌کند تا در روز بازگشت خلایق به سوی خودش دوباره به بدن‌ها برگرداند و اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سـخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ مـوت را مـی‌آورد نه لفظ توفی را، کـلمـه تـوفی از ایـن جـهـت صـراحتـی در مـردن نـدارد.

علاوه بر این‌که قـرآن کریـم آن‌جـا که ادعـای یهود مبنی بر این‌که عیسـی را کشـتنـد را رد می‌کنـد نیـز مؤیـد این گفتـار ما اسـت چـون در آن‌جـا می‌فرماید:

«وَ قَوْلِهِمْ اِنّا قَتَلْنَا الْمَسیـحَ عیسَـی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ اِنَّ الَّذینَ‌اخْتَلَفُوا فیهِ لَفی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلّا اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ یَقینا، بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ اِلَیْهِ وَ کانَ اللّهُ عَزیزا حَکیما، وَ

(۸۶) مرگ و برزخ

اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ اِلاّ لَیُؤْمِنَنَّ بِه قَبْلَ مَوْتِه وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیـــدا،» (۱۵۷ تا ۱۵۹ / نساء)

چون یهود ادعا می‌کرد که مسیح عیسی بن مریم علیهماالسلام را کشتند و همچنین نصارا نیز به طوری که از انجیل‌ها استفاده می‌شود این طور معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشتند، ولی چیزی که هست این‌که: بعد از کشته شدنش خدای‌تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسمان برد و حال آن‌که آیاتی که ملاحظه کردید داستان کشتن و به دارآویختن را به‌کلی تکذیب می‌کند.

و آنچه از ظاهر آیه: «وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ...» به‌دست می‌آید این‌است که: عیسی علیه‌السلام نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آن‌که همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند.

«وَ رافِعُکَ اِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا.»

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه‌السلام (۸۷)

و از آن‌جایی که در آیه شریفه کلمه رافِعُکَ مقید به قید اِلَیَّ شده معلوم می‌شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدای‌تعالی در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه‌السلام را به طرف خود بالا ببرد، او مکانی از سنخ مکان‌های جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می‌گیرند ندارد، به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خدای‌تعالی هم دوری و نزدیکی مکانی نیست، پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: «ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ...» مخصوصا اگر منظور از توفی قبض روح باشد که خیلی روشن خواهد بود که منظور از رفع، رفع معنوی است یعنی ترفیع درجه و تقرب به خدای سبحان، نظیر تعبیری که قرآن کریم درباره شهدا یعنی کشته‌شدگان در راه او آورده و فرموده: «اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ،» (۱۶۹ / آل عمران) که منظور از کلمه (عِنْدَ) ظرف مکانی

(۸۸) مرگ و برزخ

نیست، بلکه تقرب معنوی است.(۱)

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

«وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ،»

«پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد.» (۹۹ / حجر)

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند و این مراسم را ادامه دهد.

در آیات سابق سفارش به صفح و صبر کرده بود و این امر به صبر، از آیه: «وَاعْبُدْ

۱- المیـــــــزان ج: ۳، ص: ۳۲۴.

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۸۹)

رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ، - پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود،» نیز استفاده می‌شود، زیرا ظاهر آن این است که امر به صبر در عبودیت تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می‌شود.

جمله مذکور به قرینه قید «حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ» دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خواهد بود.

بنا بر این احتمال، مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرا رسیدنش غیب، مبدل به شهادت و خبر مبدل به عیان

می‌شود.

مؤید این احتمال هم تفریع «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیلَ» (۸۵ / حجر) بر جمله قبلیش، یعنی «وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّاعَةَ لَآتِیَةٌ» (۸۵ / حجر) است، زیرا در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته‌های آنان

(۹۰) مرگ و برزخ

فرموده که برای ایشان روزی است که در آن روز از ایشان انتقام می‌گیرد و اعمال ناروایشان را کیفر می‌دهد.

و خلاصه معنای آیه این می‌شود که: تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعتت و اجتنابت از معصیت صبر کن و نیز همچنان بر آن‌چه که ایشان می‌گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند.

و از این‌که فرا رسیدن مرگ را به عبارت «تا یقین برایت بیاید» تعبیر کرده نیز اشعار بر این معنا هست، برای این‌که در این جمله عنایت بر این است که مرگ در دنبال تو و طالب تو است و به زودی به تو می‌رسد، پس باید همچنان پروردگارت را عبادت بکنی تا او به تو برسد و این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۹۱)

ماوراء حجاب است، نه این‌که مراد از یقین آن یقینی باشد که با تفکر و یا ریاضت و عبادت به دست می‌آید.

توجه: این را گفتیم تا معلوم شود این‌که بعضی پنداشته‌اند که: آیه شریفه دلالت دارد بر این‌که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد و همینکه انسان یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است، برای این‌که اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که گفتیم از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر حال آن یقین را داشته و آیه شریفه که خطابش به شخص رسول اکرم است می‌فرماید: عبادت کن تا یقین برایت بیاید، چطور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یقین نداشته با این‌که آیات بسیاری از کتاب خدا او را از موقنین و همواره بر بصیرت و بر بینه‌ای از پروردگارش و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است.(۱)

(۹۲) مرگ و برزخ

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۲۸۸.

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۹۳)

(۹۴)

فصل دوم :تعریف اجل مسمّی و غیر مسمّی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی

«هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ طینٍ ثُمَّ قَضیآ اَجَلاً وَ اَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ.»

«او کسی است که شما را از گل آفرید آن‌گاه اجلی مقرر فرمود

(۹۵)

و اجل معین پیش اوست و باز هم شما شک می‌کنید.» (۲ / انعام)

در این جمله کوتاه به خلقت عالم صغیر و کوچک انسانی اشاره کرده و این نکته مهم را خاطر نشان می‌سازد که آن کسی که انسان را آفریده و امورش را تدبیر نموده و برای بقای ظاهری و دنیویش مدتی مقرر فرموده، همانا خدای سبحان است، و در نتیجه

انسان وجودش محدود است از یک طرف به گل که ابتدای خلقت نوع او از آن است، اگرچه بقای نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد. و از طرفی دیگر بـه اجل مقرری که با رسیدن مرگ تمام می‌شود.

نکته دیگری که در آیه مورد بحث می‌باشـد این است که اجل را نکره آورد تا ابهام را برسانـد یعنی دلالت کنـد بر این‌که این اجل برای بشر مجهول و نامعلوم است،

(۹۶) مرگ و برزخ

و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد.

«اَجَلٌ مُسَـمّیً عِنْدَهُ» تسمیه اجل بمعنی تعیین آن است. ظاهر کلام خدای‌تعالی در آیه مورد بحث این است که منظور از اجل و اجل مسمی آخر مدت زندگی است نه تمامی آن، هم‌چنان‌که از جـمله: «فَاِنَّ اَجَلَ اللّهِ لاَتٍ،» (۵ / عنکبوت) به خوبی استفاده می‌شود.

اجل دو گونه است:

یکی اجـل مبهم و یکی اجـل مسـمی یعنی معین در نزد خـدای‌تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی‌پـذیرد. و به همین جهـت آن را مقیـد کرده بـه «عِنْدَهُ» «نزد خـدا» و معلوم اسـت چیزی که نزد خـدا است دسـتخوش تغییر نمی‌شـود و این همـان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد. خدای متعال می‌فرماید:

«اِذا جآءَ اَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ!» (۶۱ / نـحل)

اجل مبهم و اجل مسمی (۹۷)

ممکن است اجل غیر مسـمی به خاطر تحقق نیافتن شـرطی که اجل معلق بر آن شـرط شده، تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست و به هیچ وجـه نمی‌توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

و اگر آیات سابق به ضـمیمه آیه شـریفه «لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ، یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ،» (۳۹ / رعد) مورد دقت قرار گیرند بدست می‌آید که اجل مسـمی همان اجل محتومی است که در ام الکتاب ثبت شده و اجل غیر مسـمی آن اجلـی اسـت کـه در لـوح محو و اثبات نـوشته شـده اسـت.

ام الکتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مسـتندند به اسباب عامی که تخلف از تأثیر ندارد و لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب

(۹۸) مرگ و برزخ

ناقصـی که در خیلی از موارد از آن‌ها به مقتضـی تعبیر می‌کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تأثیر باز بماند و ممکن است باز نماند.

مثـالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سـبب یعنی سـبب تام و سـبب ناقص روشن می‌شود نور خورشـید است، زیرا ما در شـب اطمینان داریم که بعد از گذشتن چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن شدن روی زمین جلوگیری کند، هم‌چنان‌که ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعا روی زمین روشن خواهد بود. پس طلوع آفتاب به تنهائی نسبت به روشن کردن زمین سـبب ناقص و به منزله لوح محو و اثبات در بحث ما است و همین طلوع به ضـمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین علت تامه و به

اجل مبهم و اجل مسمی (۹۹)

منزله ام‌الکتاب و لوح محفوظ در بحث ما است.

هم‌چنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصـی که ساختمان بدن آدمی را تشـکیل می‌دهد با همه اقتضاءات محدودی که در ارکان

آن هست اقتضا می‌کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده‌اند، بکند. این است آن اجلی که می‌توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تأثیر دارند و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیطه شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به حد طبیعی خود، منقضی گردد و این همان مرگ ناگهانی است.

با این بیان تصور و فرض این‌که نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی

(۱۰۰) مرگ و برزخ

مسمی و غیر مسمی باشد آسان می‌شود.

و نیز روشن می‌شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می‌پذیرد نه غیر مسمی.

این همان معنایی است که گفتیم، دقت در آیه: «ثُمَّ قَضیآ اَجَلًا وَ اَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ،» (۲ / انعام) آن را افاده می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: اجل مسمی، اجلی است که در شب قدر برای ملک‌الموت تعیین شده و آن همان اجلی است که درباره‌اش فرمود: «فَاِذا جاءَ اَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ،» (۶۱ / نحل) و اجل در این آیه همان اجلی است که در شب قدر به ملک‌الموت ابلاغ شده است.

اجل مبهم و اجل مسمی (۱۰۱)

و اما آن دیگری اجلی است که مشیت خدا در آن کارگر و مؤثر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و اگر بخواهد عقب‌تر می‌اندازد.(۱)

اجل مسمی

«وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَکَ عَلَیْها مِنْ دابَّةٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً فَاِذا جاءَ اَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ،» «اگر خدا این مردم را به ستمشان مؤاخذه می‌کرد روی زمین جنبنده‌ای نمی‌گذاشت

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۷.

(۱۰۲) مرگ و برزخ

ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون مدتشان سر آید نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر.» (۶۱ / نحل)

خدای‌تعالی می‌فرماید در مؤاخذه ایشان عجله نمی‌شود، و لیکن عقب انداخته می‌شود تا اجل مسمی و مدت معین!

اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست و نسبت به امتها انقراض ایشان و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است.

این سه معنی در قرآن کریم برای اجل مسمی آمده، یکجا فرموده: «وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّی،» (۶۷ / غافر) و یکجا فرموده: «وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذا جآءَ اَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ،» (۳۴ / اعراف) و در جای دیگر فرموده:

اجل مسمی (۱۰۳)

«وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ.» (۱۴ / شوری) (۱)

اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله

«هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوآا اَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.»

«خدا همو است که شما را از خاك و سپس از نطفه و آن‌گاه از علقه بیافرید و

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۴۰۸.

(۱۰۴) مرگ و برزخ

آن‌گاه به صورت طفل شما را بیرون می‌آورد تا به حد بلوغ برسید و بعد از آن پیر و سالخورده گردید، ولی بعضی از شما قبل از رسیدن به پیری می‌میرید و نیز کسی است که به اجل معین خود می‌رسد، باشد که شما تعقل کنید.» (۶۷ و ۶۸ / غافر)

«وَ لِتَبْلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّی - و تا برسید به اجلی که معین شده» و این آخرین مهلتی است که به آدمی می‌دهند و آن اجل حتمی است که به هیچ‌وجه قابل تغییر نیست و این اجل معین غایتی است که شامل تمام مردم می‌شود، حال هر کسی هر چه عمر کرده باشد. در جای دیگر از چنین اجلی خبر داده، می‌فرماید: «وَ اَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ!» (۲ / انعام)

«وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ - تا شاید شما حق را با نیروی تعقل - که غریزه شما است - درک کنید.» و این غایت خلقت انسان از نظر حیات معنوی او است، همچنان که رسیدن

اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله (۱۰۵)

به اجل مسمی، غایت و نهایت زندگی دنیایی و صوری او است.(۱)

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت

«...اَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ اَطیعُونِ، یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ اَجَلَ اللّهِ اِذا جآءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»

«... که عبادت خدا کنید و از او تقوی داشته باشید و مرا اطاعت کنید، تا گناهانی از شما را بیامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۵۲۶.

(۱۰۶) مرگ و برزخ

از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می‌شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می‌دانید که اجل خدایی وقتی برسد تأخیر نمی‌پذیرد.» (۴ / نوح)

می‌فرماید: اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای‌تعالی اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد، برای این‌که اگر چنین نکنید و اجل شما برسد، دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر این‌که وعده به تأخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به این‌که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد.

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت (۱۰۷)

دانسته و این خود دلیل بر این است که دو اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی‌تر است و دیگری اجلی که معین نشده و کوتاهتر از اولی است.

بنابراین، خدای‌تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاهترشان را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد و جمله «اِنَّ اَجَلَ اللّهِ...» این تأخیر انداختن را تعلیل می‌کند، در نتیجه منظور از اجل اللّه که وقتی برسد دیگر عقب

انداخته نمی‌شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد و چه غیرمسمی.

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد.

(۱۰۸) مرگ و برزخ

و جمله «لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» مربوط به اول کلام است و معنایش این است که: اگر علم می‌داشتید به این‌که خدا دو اجل دارد و اجل او وقتی فرا برسد تأخیر انداخته نمی‌شود، آن وقت دعوت مرا اجابت می‌کردید، یعنی خدا را می‌پرستیدید و از او پروا می‌داشتید و مرا اطاعت می‌کردید.(۱)

قدرت کشش اجل‌ها

«...ما خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الاْرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی...» «آیا با خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آن‌چه را که میان آن دو است،

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۴۳.

قدرت کشش اجل‌ها (۱۰۹)

نیافرید مگر بحق و تا وقت معین....» (۸ / روم)

این آیه اشیا را مرتبط و بسته به غایات آن، که همان اجل‌های آن‌ها است، می‌داند، و معلوم است که دو چیز وقتی به هم مرتبط باشند و یکی از دیگری قوی‌تر باشد، آن قوی طرف ضعیف را به سوی خود می‌کشد و چون اجلها اموری ثابت و لایتغیرند، پس هر موجودی را از جلو به سوی خود می‌کشند چون گفتیم ثابت هستند و در نتیجه قوی‌ترند.

اجلها که آخرین مرحله و نقطه نهایی وجود هر چیز است، موجود را از جلو به سوی خود می‌کشند. مقدرات نیز اشیا را به پیش می‌رانند. این معنایی است که از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود.

(۱۱۰) مرگ و برزخ

اشیا را که همه در احاطه قوای الهیه قرار دارند، قوه‌ای از پشت سر به سوی نقطه نهایی‌شان هل می‌دهد و قوه‌ای هم از جلو آن‌ها را به همان نقطه جذب می‌کند و قوه‌ای همراه آن است که تربیتش می‌کند، این‌ها سه قوه اصلی است که قرآن کریم آن‌ها را اثبات می‌کند، غیر آن قوایی که حافظ و رقیب و قرین موجودات است نظیر ملائکه و شیاطین و غیر آن‌ها.(۱)

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۵۰.

قدرت کشش اجل‌ها (۱۱۱)

استدراج و املاء – هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل

«فَذَرْنی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ»

«پس کیفر کسانی را که به این قرآن تکذیب می‌کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجا به سوی عذاب پیش می‌بریم،»

«وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ،»

«و من به ایشان مهلت می‌دهم که کید من سخت ماهرانه است!» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ» این آیه کیفیت اخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می‌کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه فَذَرْنی... استفاده می‌شد و کلمه استدراج به

(۱۱۲) مرگ و برزخ

این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای‌تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله‌ای بکند، نعمت پشت سر نعمت به او می‌دهد، هر نعمتی که می‌دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می‌شود و در شکر آن کوتاهی نموده، کم‌کم خدای صاحب نعمت را فراموش می‌کند و از یاد می‌برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید و به ورطه هلاکت نزدیک شود.

قید «مِنْ حَیْثُ لایَعْلَمُونَ» برای‌این‌است‌که این‌هلاکت‌از راه نعمت فراهم می‌شود، که کفار آن‌را خیر و سعادت می‌پندارند، نه شر و شقاوت.

«وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ،» کلمه املاء به معنای مهلت دادن است و کلمه کید به

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت... (۱۱۳)

معنای نوعی حیله‌گری است و کلمه متین به معنای قوی و محکم است. می‌فرماید:

من به کفار مهلت می‌دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتند و هرجور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است!

و اگر در این آیه سیاق را از ما که عظمت را می‌رساند و می‌فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به من برگردانیده، در آیه قبلی می‌فرمود: ما چنین و چنان می‌کنیم و در این آیه می‌فرماید: من چنین و چنان می‌کنم، برای این است که املاء و مهلت دادن همان تأخیر أجل است و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده است.(۱)

۱- المیـــــــــــزان ج: ۱۹، ص: ۶۴۵.

(۱۱۴) مرگ و برزخ

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

«وَ ما کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلّا بِاِذْنِاللّهِ کِتابا مُؤَجَّلًا...،»

«هیچ‌کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معین ثبت است....» (۱۴۵ / آل عمران)

این آیه تعریضی است به کسانی که درباره کشته‌شدگان در راه خدا می‌گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند نمی‌مردند.

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او (۱۱۵)

و هم‌چنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی‌شدند.

البته، صاحب این سخنان مؤمنین بودند، نه منافقین، ولی مفهوم این سخنان از مؤمنین، با کمال ایمان نمی‌سازد چرا که لازمه چنین سخنی این است که: مرگ و میر و سنت محکمی که از قضای ثابت و استوار سرچشمه گرفته است به اذن خدا نباشد.

و این خود نیز لازمه فاسد دیگری دارد و آن این است که ملك الهی و تدبیر ربانی باطل باشد و حال آن‌که چنین نیست، پس اصل کلام باطل است.(۱)

۱- المیـــــــــــزان ج: ۴، ص: ۶۱.

(۱۱۶) مرگ و برزخ

فصل سوم :مرحله قبض روح انسان

جان‌ستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا

«قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُالْمَوْتِالَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرجَعوُنَ،»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.» (۱۱ / سجده)

(۱۱۷)

کلمه «توفی» به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی، مانند توفی حق و توفی قرض از بدهکار، که معنایش تا دینار آخر حق و طلب را گرفتن است.

اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک‌الموت و در آیه «اَللّهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها،» (۴۲ / زمر) به خدا نسبت داده و در آیه «حَتّیآ اذا جآءَ اَحِدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا،» (۶۱ / انعام) به فرستادگان و در آیه «اَلَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمیآ اَنْفُسِهِمْ،» (۲۸ / نحل) به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملک‌الموت فرستاده می‌شوند و سبب دورتر از آنان خود ملک‌الموت است، که مافوق آنان است و امر خدای‌تعالی را نخست او اجراء می‌کند و به ایشان دستور می‌دهد، خدای‌تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلای میراندن و مسبب‌الاسباب است.

(۱۱۸) مرگ و برزخ

«ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرجَعوُنَ.» این رجوع همان لقای خداست و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به ثم کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

خدای‌تعالی به رسول گرامی خود دستور داده که بگو: حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست و شما انسان‌ها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک‌الموت شما را بدون این‌که چیزی از شما کم شود، بطور کامل می‌گیرد و ارواح شما را از بدنهایتان بیرون می‌کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدنهایتان قطع می‌کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه شما خطاب به اوست و یک عمر می‌گفتید من و شما، بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید،

جان‌ستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا (۱۱۹)

و چیزی از شما گم نمی‌شود، آن‌چه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدنهای شما بود نه شما و شما بعد از مردن بدنها محفوظ می‌مانید، تا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدنهایتان برگردید.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵.

(۱۲۰) مرگ و برزخ

ملک‌الموت در روایات اسلامی

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام صادق علیه‌السلام از کلام خدای عزوجل پرسید، که می‌فرماید: «اَللّهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها،» (۴۲ / زمر) و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُالْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ،» (۱۱ / سجده) و در جای دیگر می‌فرماید: «اَلَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبینَ،» (۳۲ / نحل) و نیز جای دیگر می‌فرماید: «اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ،» (۲۸ / نحل) و جای دیگر می‌فرماید: «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا،» (۶۱ / انعام) و نیز می‌فرماید: «وَ لَوْ تَریآ اِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلئِکَةُ،» (۵۰ / انفال) با این‌که در یک ساعت در دنیا هزاران نفر که عددشان را جز خدا کسی نمی‌داند می‌میرند، این چگونه ممکن است که ملائکه و یا ملک‌الموت در آن واحد به

ملك‌الموت در روایات اسلامی (۱۲۱)

قبـض روح همـه این‌ها برسد؟

امـام علیه‌السـلام در جواب فرمود: خـدای تبـارک و تعالی برای ملك‌الموت کارکنان و یاورانی از ملائکه قرار داده، که او نسـبت به آن اعوان به منزله فرمانـده است و هر یـک را به مـأموریتی می‌فرسـتد، پس هم ملاـئکه قبض روح می‌کننـد و هم خود ملك‌الموت، آن‌گاه خدا آن ارواح را از ملك‌الموت می‌گیرد.

و در اَلـدُّرُّ الْمَنْثور است کـه ابـن ابی حـاتم و ابوالشـیخ، از ابی جعفر محمــدبن علی روایـت کردهانـد کـه فرمـود: رسـول خــدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردی از انصار وارد شـد تا او را عیادت کند، دید که ملك‌الموت بالای سـر وی نشسته، پرسـید ای ملك‌الموت نسبت به رفیق مـا مـدارا کن، که او مـردی بـا ایمـان اســت، ملك‌الموت عرضــه داشــت: ای محمــد، مژده که من نسبت به هر مؤمنــی مــدارا مــی‌کنـم.

(۱۲۲) مرگ و برزخ

ای محمد، بدان که من بعد از آن که روح آدمیان را قبض می‌کنم، لحظه‌ای گوشه خانه می‌ایستم و می‌گویم به خدا سوگند که من هیـچ گناهی ندارم، چون مأمورم و من بار دیگر و بار دیگر به این خانواده بر می‌گردم، الحذر الحذر و خدای‌تعالی هیچ اهلی بیتی و کلوخی و موئی و کرکی در خشکی و دریا خلق نکرده، مگر آن‌که من در هر شبانه روز پنج نوبت آن‌ها را از نظر می‌گذرانم.

حتــی من به صـغیر آنان و کبیرشان از خودشان آشـناترم و به خـدا سوگنـد ای محمـد، من قــادر نیسـتم که حتی جــان یک پشه را قبـض کنم، مگر وقتی که خدای‌تعالی مـرا دستور قبـض آن را بدهــد.(۱)

۱- الـمیــــــــزان ج: ۱۶ ، ص: ۳۷۵.

ملك‌الموت در روایات اسلامی (۱۲۳)

قیافه ملک‌الموت (از مشاهدات رسول اللّه در شب معراج)

... آن‌گاه به فرشـته‌ای از فرشـتگان گذشـتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آن را مطالعه می‌کند و در آن چیزی نوشته بود و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می‌نگریست و نه به راست و قیـافه‌ای چـون قیـافه مردم انـدوهگین به خـود گرفته بـود، پرسـیدم: این کیست ای جبرئیـل؟ گفت: این ملك‌الموت است که دائمـا سـرگرم قبض ارواح می‌باشـد، گفتم مرا نزدیکش ببر قـدری بـا او صـحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش

(۱۲۴) مرگ و برزخ

کردم و جبرئیـل وی را گفت که این محمـد نبی رحمت است که خـدایش به سوی بنـدگان گسیل و مبعوث داشـته عزرائیـل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیتم داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده است.

گفتم حمـد خـدای منـان را که منت‌هـا بر بنـدگان خود دارد، این خود از فضل پروردگارم می‌باشـد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیـل گفت این از همه ملاـئکه شدیـدالعمل‌تر است. پرسـیدم آیـا هر که تـاکنون مرده و از این به بعـد می‌میرد او جانش را می‌گیرد؟ گفت آری از خود عزرائیل پرسـیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتـد تو او را می‌بینی و در آن واحـد بر بـالین همه آن‌ها حاضـر مـی‌شوی؟ گـفت آری. ملك‌الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آن‌چه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی‌ماند که در دست مردی باشد و آن را در

قیافه ملك‌الموت (از مشاهدات رسول اللّه...) (۱۲۵)

دست بگرداند و هیچ خانه‌ای نیست مگر آن‌که در هر روز پنج نوبت وارسی می‌کنم و وقتی می‌بینم مردمی برای مرده خود گریه می‌کنند می‌گویم گریه مکنید که باز نزد شما برمی‌گردم و آن‌قدر می‌آیم و می‌روم تا احدی‌از شما را باقی‌نگذارم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جبرئیل فوق مرگ واقعه‌ای نیست؟ جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است! (۱)

جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر

۱- المیـــــــزان ج: ۱۳، ص: ۳.

(۱۲۶) مرگ و برزخ

«وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ»

«و سکرات مرگ که قضاء حتمی خدا است می‌آید و به انسان گفته می‌شود این همان بود که برای فرار از آن حیله می‌کردی.» (۱۹ / ق)

مراد از سَکْرَه و مستی موت، حال نَزْع و جان کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید حق کرد، برای این است که اشاره کند به این‌که مسأله مرگ جزء قضاهای حتمی است که خدای‌تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنا تُرْجَعُونَ» (۳۵/انبیاء) نیز این معنا استفاده می‌شود، چون می‌فهماند

جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر (۱۲۷)

منظور از میراندن همگی شما آزمایش شما است.

و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد و این مرگ و انتقال حق است، همان‌طور که بعث و جنت و نار حق است! این معنایی است که از کلمه حق می‌فهمیم.

«ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ - این همان بود که برای فرار از آن حیله می‌کردی.»

این عبارت، اشاره است به این‌که انسان طبعا از مرگ کراهت دارد، چون خدای‌تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده است.(۱)

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۵۲۲.

(۱۲۸) مرگ و برزخ

«اَللّهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتى لَمْ تَمُتْ فى مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتى قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْاُخْرى اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ فى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

«خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آن‌ها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر یک از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش بر می‌گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند.» (۴۲ / زمر)

«اَللّهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ...» حصری که در آیه هست نشان می‌دهد قبض روح تنها کار

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ (۱۲۹)

خدای‌تعالی است، لا ـ غیر. یعنی اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملک‌الموت و فرستادگان خدا که یاران ملک‌الموتند نیز هست، همان‌طور که این یاران هم به اجازه ملک‌الموت کار می‌کنند.

«اَللّهُ یَتَوَفَّی الاْنْفُسَ حینَ مَوْتِها» مراد از انفس، ارواح است، ارواحی که متعلق به بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود، تنها جان‌ها گرفته می‌شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می‌گردد و دیگر روح به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی‌پردازد.

مراد از کلمه «موتها» مرگ بدنها است، خدا جان‌ها را در هنگام مرگ بدن‌ها می‌گیرد و در مورد خواب هم‌چنین است، چون روح نمی‌خوابد، بلکه این بدن است که به خواب می‌رود. «وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها» یعنی آن أنفسی که در هنگام خواب نمرده‌اند.

(۱۳۰) مرگ و برزخ

خدای‌تعالی مابین همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب قبض می‌شوند، تفصیل می‌دهد و آن را دو قسم می‌کند و می‌فرماید: «فَیُمْسِکُ الَّتی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخْری اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی» یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، نگه می‌دارد و دیگر به بدنها بر نمی‌گرداند و آن ارواحی که چنین قضایی بر آن‌ها رانده نشده، آن‌ها را روانه به سوی بدن‌ها می‌کند، تا آن‌که برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آن‌هاست زنده بمانند.

و این‌که مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از أنفس را یک بار ارسال می‌کند و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر.

از این جمله دو نکته استفاده می‌شود، اول این‌که: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ (۱۳۱)

این‌که در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می‌کند.

دوم این‌که: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بله این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله «اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّروُنَ» تمام می‌کند و می‌فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر امر آنان خداست و روزی همه آنان به سوی خدا بر می‌گردند و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می‌رسد.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۴۰۷.

(۱۳۲) مرگ و برزخ

مرگ و خواب

«وَ هُوَ الَّذی یَتَوَفّیکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فیهِ لِیُقْضیآ اَجَلٌ مُسَمّیً ثُمَّ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«و او چنان خدایی است که می‌میراند شما را در شب و می‌داند آن‌چه را که کسب می‌کنید به روز، بعد از آن برمی‌خیزاند شما را در آن روز، تا بگذرد آن موعدی که معین فرموده، سپس به سوی خدا است برگشت شما، آن‌گاه، آگاه می‌سازد شما را به آن‌چه که امروز می‌کنید.» (۶۰ / انعام)

مرگ و خواب (۱۳۳)

مرگ و خواب، هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بـدن مشترکنـد، همان‌طوری که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن، هر دو در برقرار ساختن مجدد این رابطه شـریک می‌باشند، زیرا هر دو باعث می‌شوند که نفس دوباره آن تصرفاتی را که در بدن داشت، انجام دهد.

خدای متعال شـما را در شب می‌میراند در حالیکه می‌داند آن‌چه را که در روز عمل کرده و انجام دادید، ولی روح‌های شـما را نگه نمی‌دارد، تـا مرگ‌شـان ادامه یابـد بلکه برای این‌که اجل‌های معین شـما به آخر برسـد شـما را دوباره زنـده می‌کنـد و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او بازخواهید گشت و شما را از اعمالتان که انجام داده‌اید، خبر خواهد داد.

این‌که فرمود: «یَتَوَفّیکُمْ - می‌گیرد شما را،» و نفرمود: «یُتَوَفّی رُوحَکُمْ - روحکم

(۱۳۴) مرگ و برزخ

می‌گیـرد جـان شـما را،» دلالت دارد بر این‌که حقیقـت انسانـی که مـا از آن به کلمـه «من» تعبیر می‌کنیم، همان روح انسانی است و بس و چنان نیست که ما خیال می‌کنیم که روح جزئی از انســان است و یا صفــت و یا هیاتـی است که عارض بر انسان می‌شود. حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح او است و بنابراین با قبض روح کردن ملک‌الموت، چیزی از این حقیقت گم نمی‌شود!

می‌فرمـایـد: خـدای‌تعالی آن کســی است کـه بـا علـم به این‌که شـمــا در روز چه کارهـا کرده‌ایـد در شب جـان‌تـان را گرفته و دوبـاره در روز بـعد، مـبعوث‌تـان مـی‌کند.

«ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فـیهِ لِیُقْضیآ اَجَـلٌ مُسَمّیً....»

غرض از این بعث را، عبارت دانست از وفای به اجل مسـمی و به کار بردن آن، و آن اجل وقتی است که در نزد خـدا معلوم و معین است و زندگی دنیــوی

مرگ و خواب (۱۳۵)

انـسان یـک لـحظه از آن تـخطی نـمی‌کـند.(۱)

ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور گرفتن جان انسان

«وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً حَتّیآ اِذا جآءَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ. ثُمَّ رُدُّوآا اِلَی اللّهِ مَوْلهُمُ الْحَقِّ اَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحسِبینَ،»

«و خدا قاهر است و در قهر و قدرت مافوق بندگان می‌باشد و می‌فرستد بر شما

۱- الـمیـزان ج: ۷، ص: ۱۸۴.

(۱۳۶) مرگ و برزخ

نگاهبانـانی، تا آن‌که بیایـد یکی از شـما را مرگ و بگیرد جان شـما را فرشـتگان ما و ایشان در انجام مأموریت خود، هرگز کوتاهی نمی‌کننـد. بعـد از آن برگردانیـده می‌شونـد به سوی خدایی که مسـتولی امور ایشان و راست‌گو و درست کردار است، بدانید که از بـرای خـدا است حکم در آن روز و خداوند سریع‌ترین حساب‌کنندگان است!» (۶۱و۶۲/ انعام)

خـدای‌تعالی از فرشـتگان خود کسانی را مأمور کرده تا انسان را از گزنـد حوادث و دسـتبرد بلاها و مصائب حفظ کننـد و حفظ هم می‌کننـد و از هلاـکت نگهش می‌دارنـد تا اجلش فرا رسـد، در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسـد دست از او برداشـته و به دست بلاها و گرفتاری‌هــا می‌سپارندش تا هـلاک شود.

ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور... (۱۳۷)

«... حَتّیـآ اِذا جـآءَ اَحَـدَکُمُ الْمَـوْتُ تَـوَفَّتْهُ رُسُـلُنا وَ هُـمْ لاـ یُفَرِّطُـونَ. ثُمَّ رُدُّوآا اِلَی اللّهِ مَـوْلهُمُ الْحَـقِّ اَلاـ لَـهُ الْحُکْـمُ وَ هُـوَ اَسْـرَعُ

الْحسِبینَ،»

ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حدود مأموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند، وقتی بر آنان معلوم شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود، حتی یک لحظه او را مهلت نمی‌دهند، و این معنایی است که از آیه استفاده می‌شود.

این رسل همان کارکنان و اعوان ملک‌الموت هستند، به دلیل این‌که در آیه: «قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ‌الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ،» (۱۱ / سجده) نسبت قبض ارواح را تنها به ملک‌الموت می‌دهد و هیچ منافاتی هم ندارد که یکجا نسبت آن را به ملک‌الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه: «اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ،»

(۱۳۸) مرگ و برزخ

(۴۲ / زمر) به پروردگار داده باشد.

«ثُمَّ رُدُّوا اِلَی اللّهِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ.»

این جمله اشاره است به این‌که: پس از مرگ برانگیخته شده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند. و اگر خدای‌تعالی را توصیف می‌کند به این‌که مولای حق آنان است، برای این است که به علت همه تصرفاتی که قبلاً ذکر کرده بود، اشاره نماید و بفهماند که خداوند اگر می‌خواباند و بیدار می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند، برای این است که او مولای حقیقی و صاحب اختیار عالم است.(۱)

معقبات یا مراقبان انسان

۱- المیـــــزان ج: ۷، ص: ۱۸۷.

معقبات یا مراقبان انسان (۱۳۹)

«لَهُ مُعَقِّبتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِه یَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ اِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ والٍ،»

«برای انسان مأمورانی است که از جلو رو و از پشت سرش، او را از فرمان خدا حفاظت می‌کنند و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آن‌چه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند و چون خدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ‌کس نمی‌تواند جلو آن را بگیرد و برای ایشان غیر از خدا اداره‌کننده‌ای نیست.» (۱۱ / رعد)

معنای معقب، چیزیست که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی

(۱۴۰) مرگ و برزخ

را چنین تصور کرد که در راهی می‌رود و معقبات، دورش می‌چرخند و اتفاقا خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: «یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاقیهِ،» (۶ / انشقاق) و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می‌کند بر رجوع آدمی به پروردگارش، مانند جمله: «وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،» (۲۸ / بقره) و جمله: «وَ اِلَیْهِ تُقْلَبُونَ.» (۲۱ / عنکبوت) بنابراین، برای آدمی که بر حسب این ادله به سوی پروردگارش بر می‌گردد تعقیب‌کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند.

معنای جمله: «مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِه،» هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود و هم امور روحی را. و این معقباتی که خداوند از آن‌ها خبر داده در این‌گونه امور از نظر ارتباطش به انسان‌ها دخل و تصرفهایی دارند و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این‌که: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر

معقبات یا مراقبان انسان (۱۴۱)

حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آن‌ها که حاضرند و چه آن‌ها که غائبند و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند و در عین این‌که فرموده: «اللّهُ حَفیظٌ عَلَیهِمْ،» (۶ / شوری) و نیز فرموده: «وَ رَبُّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفیظٌ،» (۲۱/سباء) در عین‌حال وسائطی‌را هم در این حفظ کردن، اثبات‌نموده و می‌فرماید: «وَ اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ!» (۱۰/انفطار) پس اگر خدای‌تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را به وسیله این وسائلی که گاهی آن‌ها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هرجهت آن‌هارا احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می‌شتافت، چیزی که هست همان‌طور که حفظ آن‌ها به امری از ناحیه خداست هم‌چنین فنای آن‌ها و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و

(۱۴۲) مرگ و برزخ

متصرف در آن نیست، این آن حقیقتی است که تعلیم قرآنی بدان هدایت می‌کند.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۱۱، ص: ۴۲۱.

معقبات یا مراقبان انسان (۱۴۳)

قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت

«وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُردی کَما خَلَقْناکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْنکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعآءَکُمُ الَّذینَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فیکُمْ شُرَکؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،» «شما تک تک چنان‌که نخستین بار خلقتان کرده‌ایم پیش ما آمده‌اید و آن‌چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته‌اید و واسطه‌های‌تان را که می‌پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی‌بینیم، روابط شما گسیخته و آن‌چه می‌پنداشتید نابود شده است.» (۹۴ / انعام)

(۱۴۴) مرگ و برزخ

این آیه شریفه خبر از حقیقت زندگی انسانی در نشات آخرت می‌دهد، آنروزی که با مردن بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته می‌فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود و جز خدای‌تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی‌کرده و نمی‌کند.

آری این آن حقیقتی است که قرآن پرده از روی آن برداشته و به عبارات مختلفی آن را به بشر گوشزد نموده، از آن جمله در آیه: «نَسُوا اللّهَ فَاَنْسیهُمْ اَنْفُسَهُمْ اُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ،» (۱۹ / حشر) فرموده که وقتی انسان از حالت بندگی بیرون رفت قهرا پروردگار خود را فراموش می‌کند و همین فراموش کردن خدا باعث می‌شود که خودش را هم فراموش کند و از حقیقت خود و سعادت واقعیش غافل بماند.

و لیکن همین انسان وقتی با فرا رسیدن مرگ جان از کالبدش جدا شود ارتباطش

قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت (۱۴۵)

با تمامی علل و اسباب مادی قطع می‌گردد، چون همه ارتباط آن‌ها با بدن انسان می‌باشد و وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباطها نیز از بین خواهد رفت و آنوقت است که به عیان می‌بیند آن استقلالی که در دنیا برای علل و اسباب مادی قائل بود خیالی باطل بوده و با بصیرت تمام می‌فهمد که تدبیر امر او در آغاز و فرجام به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته و مؤثر دیگری در امورش نبوده است.

پس این‌که فرمود: «وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُردی کَما خَلَقْناکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ» اشاره است به حقیقت امر و جمله: «وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ...،» بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگیش از یاد پروردگارش غافل می‌سازد. و این‌که

فرمود: «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،» علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان می کند،

(۱۴۶) مرگ و برزخ

و حاصل آن بیان این است که سبب آن انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود مشغول و سرگرم می کرده است.(۱)

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الاَرْضِ قالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۳۹۶.

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۴۷)

فَاُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصیرا. اِلاَّ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لایَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدوُنَ سَبیلاً. فَاُولآئِکَ عَسَی اللّهُ اَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللّهُ عَفُوّا غَفُورا،»

«کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی جانشان را می گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می‌پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می گویند: در سرزمینی که زندگی می کردیم، اقویا ما را به استضعاف کشیدند، می‌پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سرانجامی است. مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می‌توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند و نه می‌توانند از آن سرزمین به جایی دیگر

(۱۴۸) مرگ و برزخ

مهاجرت کنند. که اینان امید هست خدا از آن‌چه نباید می‌کردند درگذرد، که عفو و مغفرت کار خدا است.» (۹۷ تا ۹۹ / نساء)

ملائکه از افرادی که به خود ظلم کرده‌اند، در هنگام مرگشان می‌پرسند: در چه شرایطی بودید: «فیمَ کُنْتُمْ؟» یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟ آنان در پاسخ می گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!

(مراد از افرادی که به خود ظلم کرده‌اند، همچنان‌که آیه سوره نحل تأیید می کند، ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می‌آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۴۹)

بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می‌خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید.)

این سؤال ملائکه موکل بر قبض ارواح اختصاص به ظالمین ندارد، بلکه همان‌طور که از آیات سوره نحل نیز استفاده می‌شود، این سؤال را از همه می‌کنند، چه متقین و چه غیر ایشان و به راستی می‌خواهند بفهمند که این شخص که دارند جانش را می گیرند، از کدام طائفه بوده و وقتی معلومشان شد که از ظالمین بوده، آن وقت به عنوان سرزنش می‌پرسند: «اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً؟»

ملائکه در گفتار خود کلمه ارض را بر کلمه اللّه اضافه کردند و زمین را به خدا نسبت داده، پرسیده‌اند: مگر ارض خدا واسع نبود؟ و این خالی از یک نکته نیست و آن نکته اشاره است به این‌که خدای سبحان قبل از آن‌که بندگان خود را به ایمان و عمل صالح دعوت کند، اول زمین خود را فراخ قرار داد تا اگر کسی شرائط محلیش اجازه‌اش

(۱۵۰) مرگ و برزخ

نمی‌دهد ایمان بیاورد به محل دیگر برود و این نکته که در آیه مورد بحث بطور اشاره آمده در آیه زیر نیز به آن اشاره کرده می‌فرماید:

«وَمَنْ یُهاجِرْفی سَبیلِ اللّهِ یَجِدْفِی الْاَرْضِ مُراغَماکَثیرا وَسَعَةً...!»(۱۰۰/نساء)

خدای‌تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار درباره ستمکاران حکم کرده به این‌که اینان منزلگاهشان جهنم است و بد منزلگاهی است! «اِلَّا الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّسآءِ وَالْوِلْدانِ...»

می‌فرماید: افرادی که قبلاً مورد بحث بودند ادعای استضعاف می‌کردند، در حقیقت مستضعف نبودند، چون می‌توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۵۱)

و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آن‌ها را بر شمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

«لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدوُنَ سَبیلاً،»

همه ستمکاران نام‌برده جایگاهشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان شده، با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند.

و در این آیه دلالتی فی‌الجمله و سربسته هست بر صحنه‌ای که در زبان روایات از آن تعبیر شده به سؤال قبر و فرموده‌اند که فرشتگان خدای‌تعالی از هر کسی که از دنیا می‌رود و او را دفن می‌کنند سؤالهایی پیرامون دین او و عقائدش از او می‌کنند و این تنها

(۱۵۲) مرگ و برزخ

آیه مورد بحث نیست که بر آن صحنه دلالت دارد، بلکه آیات زیر نیز بر آن دلالت دارد:

«اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، فَادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ، وَ قیلَ لِلَّذینَ اتَّقَوْا ماذا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْرا.» (۲۸/نحل)

سؤال ملائکه که می‌پرسند: «فیمَ کُنْتُمْ؟» سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و این‌ها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای این‌که حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین این‌که به شرایع دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند:

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۵۳)

«قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها.»

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند) بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته‌اند از آن شهر و آن سرزمین چشم بپوشند، وگرنه دچار این استضعاف نمی‌شدند، پس استضعاف این مستضعفین بطور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می‌توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم تکذیب می‌کنند و می‌گویند: زمین خدا فراخ‌تر از آن بود که شما خود را در چنان شرایط قرار دهید، شما می‌توانستید از حومه استضعاف درآیید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف

نبودید، چون می‌توانستید از آن

(۱۵۴) مرگ و برزخ

حومه خارج‌شوید، پس این‌وضع‌را خودبرای خود و به سوءاختیار خود پدید آوردید.(۱)

عـذاب دردنـاک ظـالمین در غـمرات مـوت

«... وَ لَوْ تَرىٰٓ اِذِ الظّٰلِمُونَ فى غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلآئِكَةُ باسِطُوا اَيْديهِمْ اَخْرِجُوآا اَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ ءايَتِه تَسْتَكْبِرُونَ.»

«... اگر ببینی که ستمگران در گرداب‌های مرگند و فرشتگان دست‌های خویش گشوده و گویند جان‌های خویش برآرید امروز به گناه آن‌چه درباره خدا بناحق

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۷۶.

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت (۱۵۵)

می‌گفتید و از آیه‌های وی گردنکشی می‌کرده‌اید سزایتان عذاب خفت و خواری است.» (۹۳ / انعام)

جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی را که احاطه به انسان داشته و از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد غَمْر می‌گویند. از ظاهر سیاق آیه به دست می‌آید آن کاری که ملائکه بر سر ستمگران در می‌آورند همان چیزی است که جمله: «اَخْرِجُوآا اَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ!» آن را بیان و حکایت می‌کند، چون این جمله حکایت قول ملائکه است نه قول خدای سبحان و تقدیر آن این است که: ملائکه به آنان می‌گویند جانتان را بیرون کنید... و این کلام را در هنگام گرفتن جان آنان می‌گویند و بطوری سخت جانشان را می‌گیرند که در دادن جان عذاب دردناکی را می‌چشند.

(۱۵۶) مرگ و برزخ

این عذاب جان دادن ایشان است، هنوز عذاب قیامتشان در پی است، همچنان‌که فرموده: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.» (۱۰۰ / مؤمنون).

پس معلوم شد که مراد از اَلْيَوْم در جمله: «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ» روز فرا رسیدن مرگ است که در آن روز به عذاب دردناکی جزا داده می‌شوند، همچنان‌که مقصود از برزخی که در آیه سابق‌الذکر بود همان روز است.

و نیز معلوم شد که مراد از ظالمین کسانی هستند که یکی از آن سه گناه را که خداوند آن‌ها را از شدیدترین ظلمها دانسته مرتکب شوند و آن سه گناه عبارت بود از: دروغ بستن بر خدا، ادعای نبوت به دروغ و استهزاء به آیات خداوندی.

شاهد بر این‌که مراد از ظالمین، مرتکبین همین ظلمهای مذکور در آیه می‌باشند این است که سبب عذاب ظالمین را یکی قول به غیر حق دانسته و خود واضح است که این

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت (۱۵۷)

کار، کار همان کسانی است که به دروغ به خدا افترا می‌بندند و شرکایی به او نسبت داده و یا حکم تشریعی و یا وحی دروغی را به او نسبت می‌دهند.

و دیگر استکبار از پذیرفتن آیات خدا که کار همان کس است که گفته بود: «سَأُنْزِلُ مِثْلَ مآ اَنْزَلَ اللّٰهُ.» (۹۳ / انعام)

امری که در جمله: «اَخْرِجُوآا اَنْفُسَكُمُ» است، امری است تکوینی، زیرا به شهادت آیه: «وَ اَنَّهُ هُوَ اَماتَ وَ اَحْيا» (۴۴ / نجم) مرگ انسان مانند زندگیش در اختیار خود او نیست تا صحیح باشد به امر تشریعی مأمور به بیرون کردن جان خود شود، پس امر به این‌که «جان خود را بیرون کنید!» امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن است، حال با این‌که جان آدمی در اختیار خودش

نیست و با این‌که اصولاً روح از جسمانیات نیست تا در بدن مادی جای گیرد، بلکه سنخ دیگری از وجود را دارا است که یک نحوه

(۱۵۸) مرگ و برزخ

اتحاد و تعلقی به بدن دارد، چرا فرمود جانهایتان را از بدن بیرون کنید؟ مراد از آن قطع علاقه روح است از بدن، می‌فرماید: ای پیغمبر، ای کاش این ستمکاران را می‌دیدی در آن موقعی که در شداید مرگ و سکرات آن قرار می‌گیرند و ملائکه شروع می‌کنند به عذاب دادن ایشان در قبض روحشان و به ایشان خبر می‌دهند که بعد از مرگ هم در عذاب واقع شده و به کیفر قول به غیر حق و استکبار از آیات خداوند دچار هوان و ذلت می‌گردند.(۱)

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۳۹۴.

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین! (۱۵۹)

«فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا اَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ اُولآئِکَ یَنالُهُمْ نَصیبُهُمْ مِنَ الْکِتابِ حَتّیآ اِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا اَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنّا وَ شَهِدُوا عَلیآ اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ کانُوا کافِرینَ،»

«کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای‌تعالی افتراء ببندد و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می‌رسد، تا آن‌که فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می‌پرسند: کجاست آن چیزهایی که غیر از خدا می‌خواندید؟ گویند آن‌ها را نمی‌بینیم و با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند.» (۳۷ / اعراف)

(۱۶۰) مرگ و برزخ

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت‌ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره‌شان از کتاب و آن‌چه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آن‌که اجلهایشان سر آمده و فرستادگان ما که همان ملک‌الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می‌شود کجایند آن شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آن‌ها را شفیع درگاه خدا می‌دانستید؟ در جواب می‌گویند: ما نمی‌بینیم آن‌ها را، یعنی آن‌ها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی‌یابیم.

آری، علیه خود شهادت می‌دهند به این‌که در دنیا کافر بوده‌اند، چون با مشاهده حقیقت امر را می‌بینند و معلومشان می‌شود که غیر از خدای سبحان چیزی نیست

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین! (۱۶۱)

که مستقلاً دارای نفع یا ضرری باشد و آن نسبت‌ها که به اولیای خود می‌دادند همه خطا بوده است.(۱)

تسلیم کافران در حال جان کندن

«اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی اِنَاللّهَ عَلیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»

«همان کسانی که در آن حال که ستمگر بر خویشند چون فرشتگان جانشان

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۱۴۱.

(۱۶۲) مرگ و برزخ

را بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم، چنین نیست بلکه خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند

آگـاه اسـت.» (۲۸ / نحل)

کـافران همـان کسـانی هسـتند که ملائکه جانهایشان را می‌گیرنـد در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشـند ناگهان تسلیم گشته و خضوع و انقیاد پیش می‌گیرند و چنین وانمود می‌کنند که هیچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حال مرگ، گفتارشان رد شده و تکذیب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آری، شما چنین و چنان کردید اما خدا به آن‌چه می‌کردید قبل‌ازاین‌که به‌این ورطه یعنی مرگ بیفتید آگاه بود.(۱)

۱- الـمیـزان ج: ۱۲، ص: ۳۴۱.

تسلیم کافران در حال جان کندن (۱۶۳)

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب

«وَ لَوْ تَری اِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ اُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَریـبٍ،»

«و اگر ببینی هنگـامی که کفـار به فزع در می‌آینـد، پس در پیشـگاه خـدا فراری نیست و چیزی از او فـوت نمی‌شود، بـلکه از جایی نـزدیک دستگیر می‌شوند،»

«وَ قـالُوا امَنّا بِـه وَ اَنّـی لَـهُمُ الـتَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ،»

«و نیز گفتند: ایمان آوردیم به آن قرآن، ولی چگونه از مکانی دور یعنی از قیامت بـه ایمان توانند رسید،»

«وَ قَدْ کَفَرُوا بِه مِنْ قَبْلُ وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِن مَکانٍ بَعیدٍ،»

«با این‌که قبلاً به آن کفر ورزیدند و از مکانی دور سخن به نادیده رها می‌کردند،»

(۱۶۴) مرگ و برزخ

«وَ حیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَینَ ما یَشْتَهُونَ کَما فُعِلَ بِاَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ کانُوا فی شَکٍّ مُریبٍ،»

«میـان ایشان و آن آرزو که دارنـد حایل افکنـد، چنان که با نظایر ایشان از پـیش همیـن رفتـار را کرد، که آنان در شـکی سـخت بودند.» (۵۱ تا ۵۴ / سباء)

آیـات چهارگـانه مورد بحث، وصف حال مشـرکین در ساعت مرگ است. بنابراین جمله «وَ لَوْ تَری اِذْ فَزِعُوا،» معنایش این است که چون این مشرکین به فزع جان کندن بیفتند نمی‌توانند از خدا فوت شوند و از او بگریزند و یا به جایی پناهنده گشته، یا چیزی را بین خدا و خـود حائـل سازند.

«وَ اُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَریبٍ.» این جمله کنایه است از این‌که بین آنان و کسی که آنان را

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۵)

می‌گیرد هیـچ فاصلـه نیست و خدای سبحان خود را توصیـف کرده به این‌که او قریب است و در جای دیگر از معنای نزدیکی خود خبر داده که: «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ،» (۸۵ / واقعه) و از نزدیکی بیش از آن در آیـه «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ،» (۱۶ / ق) خبر داده و از نزدیکی کـه از آن نیز بیشـتر اسـت در آیـه «اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه،» (۲۴ / انفـال) خبر داده اسـت. سـپس فرمـوده کـه حتی از خـود شـما به خودتـان نزدیـک‌تر است و این موقـف همـان مرصـاد است که فرمـوده: «اِنَّ رَبَّـکَ لَـبِالْـمِرْصـادِ!» (۱۴ / فـجر)

با در نظر گرفتن این آیات و این‌که می‌دانیم گیرنده در جمله «وَ اُخِذُوا...» خود خدا اسـت، دیگر چگونه تصور می‌شـود که آدمی بتواند از قدرت خدا فرار کند؟ با این‌که خدا از من به من نزدیک‌تر است و یا چگونه ممکـن است آدمی از قدرت ملائکه‌اش

(۱۶۶) مرگ و برزخ

بگریـزد و از قلم بیفتـد، بـا این‌که ملائکه مکرم که اوامـر را از خـدا می‌گیرنـد، دیگر هیـچ حـاجبـی و حـائلی بین آنـان و خـدا نیســت و حتی واسطـه‌ای هم در کـار ندارند.

پس این‌که فرمود: «وَ اُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَریبٍ،» (۵۱ / سباء) نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای‌تعالی به آدمی است، تمثیل همان معنایی که مـا از قرب می‌کنیم، چون قرب و بعـد ما که در زنـدان زمان و مکان قرار داریم، غیر از قرب و بعـد در دسـتگاه الهی است و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم، باید تمثیل بیاوریم و گرنه واقع قضیه مهم‌تر از آن است که بتوان تصورش کرد.

«وَ قالُوا امَنّا بِهِ وَ اَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ،» مراد از این‌که فرمود از مکانی دور می‌گیرند، این است که در عالم آخرت هستند، که عالم تعیین جزاء است و آن بسیار دور است از دنیا، که جای عمل و محل اکتساب اختیاری است، چون در این عالم برای

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۷)

کفـار غیب، شهادت و شهـادت، غیب شــده، همچنان که آیه بعدی بدان اشاره می‌نماید:

«وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِن مَکانٍ بَعیدٍ.»

مراد از جمله «وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِن مَکانٍ بَعیدٍ،» این است که از عالم دنیا درباره عالم آخرت نسبت‌های نسنجیده می‌دهند، با این که به غیر از پنـدار و مظنه دلیلی ندارنـد و بـا این‌که اصـلاً آخرت غـایب از حواس این‌هاست و با این حـال چگونه مـی‌گوینـد بـعثی و بـهـشتی و دوزخـی نـیست؟

عنـایت در این آیه همه در این است که دنیـا نسبت به آخرت مکـانی است بعیـد، همچنان که در جمله قبل آخرت را نسبت به دنیا مکانی بعیـد می‌خوانـد. و معنای هر دو آیه با هم این است که: مشـرکین وقتی گرفتار می‌شونـد، می‌گویند: ما به حق که همان قرآن است ایمان آوردیم و کجا و کی می‌توانند ایمان به قرآن را تناول

(۱۶۸) مرگ و برزخ

کننـد و بگیرنـد - ایمانی که فایده نجات داشـته باشد - برای این‌که در مکانی دور از دنیا گرفتار شده‌اند و حال آن‌که آن‌ها در دنیا بدان کفر ورزیدند و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می‌کردند.

«وَ حیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَینَ ما یَشْتَهُونَ کَما فُعِلَ بِاَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ کانُوا فی شَکٍّ مُریبٍ،» مراد از «ما یَشْتَهُونَ» لذائذ مادی دنیوی باشد، که مرگ بین ایشان و آن لذائذ فاصلـه می‌شود. و مراد از اشـیاع آن، اشباهشان از امتهای گذشته است و یا کسانی است که مذهـب همین‌هــا را داشتـه باشند.

و معنای آیـه چنین اســت که: بین مشرکیـن که به عذاب خدا گرفتار شدند و بین لذائذی که در دنیا داشتند، حیلوله و جدایـی افتاد، همـان‌طورکـه با مردمـی شبیه ایشان از مشرکیـن امت‌هـای گذشته همیـن معاملـه شد، به‌خاطـر این‌کــه از امـر حق

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۹)

و یـا امـر آخـرت در شـک بودنــد و سخنانــی بـدون دلیـل دربـاره‌اش مــی گفتنــد.(۱)

وقــتی که جان به حــلقوم می‌رســد!

«فَلَوْلا اذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ،»

«پس چـرا وقتی جـان یکی از شما به حلقـوم می‌رسد، توانایـی بازگردانــدن آن‌را ندارید؟» (۸۳ / واقعه)

۱- الـمیـــــــــــزان ج: ۱۶، ص: ۵۸۷.

(۱۷۰) مرگ و برزخ

در این آیه خطاب به منکرین بعث و جزا می‌فرمایـد: اگر می‌توانید، جان محتضـری را که دارد می‌میرد و تا حلقوم او رسیده، به او

برگردانید، اگر نمی‌توانید، پس بدانید که مرگ مسأله‌ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جانها را به وسیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

می‌فرماید: «وَ اَنْتُمْ حینَئِذٍ تَنْظُرونَ،» (۸۴ / واقعه) شما محتضر را تماشا می‌کنید که دارد از دستتان می‌رود و پیش رویتان می‌میرد و شما هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

«وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرونَ،» (۸۵ / واقعه) شما او را تماشا می‌کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک‌تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم و فرستادگان ما که مأمور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک‌ترند، اما شما نه ما را می‌بینید و نه فرستادگان ما را.

وقتی که جان به حلقوم می‌رسد! (۱۷۱)

«فَلَوْلا اِنْ کُنْتُمْ غَیْرَ مَدینینَ،» (۸۶ / واقعه) اگر جزایی در کار نیست و شما جزا داده نمی‌شوید و ثواب و عقابی ندارید، پس چرا او را برنمی‌گردانید؟

«تَرْجِعُونَها اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ!» (۸۷ / واقعه) اگر راست می‌گویید جان او را که به حلقوم رسیده برگردانید! (۱)

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین

«فَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ،»

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۰.

(۱۷۲) مرگ و برزخ

«اگر آن‌که جانش به حلقوم رسیده از مقربین باشد،»

«فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّتُ نَعیمٍ،»

«راحتی و رزق و جنت نعیم دارد،»

«وَ اَمّا اِنْ کانَ مِنْ اَصْحابِ الْیَمینِ،»

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد،»

«فَسَلامٌ لَکَ مِنْ اَصْحابِ الْیَمینِ،»

«ای‌پیامبر! در آن روز به‌تو سلام خواهد کرد!» (۸۸تا۹۱/واقعه)

در این‌جا وضع مقربین و اصحاب یمین را در حال مرگ و بعد از مرگ بیان می‌کند. صحبت از شخص محتضر است که در آیه «فَلَوْلا اِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ،» (۸۳ / واقعه) بعد از حالت احتضار می‌میرد و مردنش از سیاق کلام فهمیده می‌شود.

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین (۱۷۳)

مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره واقعه درباره آنان می‌فرمود: «وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ اُوْلئِکَ الْمُقَرَّبُونَ،» (۱۰ / واقعه) و کلمه رَوح به معنای راحت و کلمه ریحان به معنای رزق است.

بعضی گفته‌اند: ریحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می‌آورند همینکه آن را بوییدند از دنیا می‌رود.

و معنای آیه این است که: اما آن محتضر اگر از مقربین باشد جزای خوبیهایش این است که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است و رزقی از رزق‌های بهشتی دارد و بعد از مردن هم جنت نعیم را دارد.

در روایات اسلامی، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: منظور از روح و ریحان در آیه «فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ» (۸۹ / واقعه) رَوح و

ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم

(۱۷۴) مرگ و برزخ

در آخرت است.

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می‌دهند این است که: در دم مرگش او را به رَوح و ریحان و جنت نعیم بشارت می‌گویند و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که: به او می‌گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آن‌هایی را که تا قبرت مشایعتت کردند بیامرزید و شهادت همه آن‌هایی را که به خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت و دعای همه کسانی را که برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب کرد.

«وَ اَمّا اِنْ کانَ مِنْ اَصْحابِ الْیمینِ فَسَلامٌ لَکَ مِنْ اَصْحابِ الْیَمینِ،»

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد، ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!»

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین (۱۷۵)

دراین‌جا خطاب به‌شخص رسول‌اللّه است، برای‌این‌که می‌خواهدسلام‌اصحاب یمین را برای او نقل‌کند و بفرماید: سَلامٌ لَکَ مِنْ اَصْحابِ‌الْیَمینِ! (۱)

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالّین

«وَ اَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبینَ الضّالّینَ،»

«و اما اگر از تکذیب‌گران و گمراهان باشد،»

«فَنُزُلٌ مِنْ حَمیمٍ وَ تَصْلِیَةُ جَحیمٍ،»

«پذیرایی وی از آب جوشان و حرارت آتش خواهد بود.» (۹۲ تا ۹۴ / واقعه)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۲.

(۱۷۶) مرگ و برزخ

تَصْلِیَةُ آتش به معنای آن است که چیزی را در آتش داخل کنی. بعضی گفته‌اند: به معنای چشیدن حرارت و عذاب آن است.

معنای آیه این است که: اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد، پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت.

خدای‌تعالی دوزخیان را به مکذبین و ضالین توصیف کرده و تکذیب را جلوتر از ضلالت ذکر فرموده و این بدان جهت است که عذابی که می‌چشند همه به خاطر تکذیب و عنادشان با حق بود چون اگر تنها دچار ضلالت بودند و هیچ تکذیبی نسبت به حق نمی‌داشتند، عذاب نداشتند، برای این‌که چنین مردمی در حقیقت مستضعف هستند، که قرآن آنان را دوزخی نمی‌داند.

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالّین (۱۷۷)

«اِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ‌الْیَقینِ!»(۹۵/واقعه)

این بیانی که ما کردیم حقی است که هیچ نقطه ابهام و تردیدی در آن نیست و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی‌توان آن را مبدل به شک و تردید کرد.(۱)

نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت

«وَ لَوْ تَرىٓ اِذْ یَتَوَفَّى الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلٰئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجوهَهُمْ وَ اَدْبٰرَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ، ذٰلِکَ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیکُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبیدِ،»

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۳.

(۱۷۸) مرگ و برزخ

«و اگر می‌دیدی هنگامی را که فرشتگان دریابند گروه کافران را و بزنند رویها و پشت‌هایشان را و بگویند بچشید عذاب سوزان را، این به خاطر آن رفتاری است که به دست خود پیش فرستادید، که خدا ستمگر بر بندگان نمی‌باشد.» (۵۰ و ۵۱ / انفال)

(سیاق این آیات دلالت دارد بر این‌که منظور از آن‌هایی که خداوند سبحان در وصفشان فرموده که ملائکه جانهایشان را می گیرند و عذابشان می کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند.)

از ظاهر این جمله بر می‌آید که ملائکه مأمور قبض روح، وقتی روح کفار را می گرفتند، هم از جلو کفار را می‌زدند و هم از پشت سر و این کنایه است از احاطه و

نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت (۱۷۹)

تسلط ملائکه و این‌که آنان‌را از همه طرف می‌زدند.

این‌که ملائکه به ایشان گفتند: عذاب سوزان را بچشید! منظور از آن عذاب آتش است.

«ذٰلِکَ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیکُمْ،» این جمله تتمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده و یا اشاره است به مجموع گفتار ملائکه با مشرکین و مجموع افعال آن‌ها با ایشان و معنایش این است که: این عذاب سوزان را به شما می‌چشانیم بخاطر آن رفتاری که می کردید. و یا معنایش این است: از همه طرف شما را می‌زنیم و عذاب حریق را هم به شما می‌چشانیم به خاطر آن رفتاری که می کردید.(۱)

۱- المیزان ج: ۹، ص: ۱۳۱.

(۱۸۰) مرگ و برزخ

مرگ، زمان ظهور ملائکه

«ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا اِذامُنْظَرینَ،»

«ما جز به حق ملائکه را نازل نمی‌کنیم و وقتی نازل کردیم ایشان مهلتی نخواهند داشت!» (۸ / حجر)

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه‌های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می‌خورد هیچ راهی به عالم ملائکه ندارد، تنها وقتی می‌تواند

مرگ، زمان ظهور ملائکه (۱۸۱)

بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد.

خلاصه، پرده مادیتشان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می‌بینند، همچنان‌که قرآن کریم فرموده است: «لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ،» (۲۲ / ق) و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری آخرت نامیده می‌شود.

چیزی که در این جا می‌خواهیم خاطرنشان سازیم این است که در همین دنیا هم قبل از این انتقال ممکن است ظهور چنین عالمی

برای کسی صورت بندد و ملائکه نیز برای او ظاهر شوند، همچنان که بندگان برگزیده خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند در همین دنیا عالم غیب را می‌بینند، با این‌که خود در عالم شـهادتند - مـانند انبیـاء علیهم‌السـلام (۱).

(۱۸۲) مرگ و برزخ

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین!

«یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَةَ لا بُشْری یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمینَ وَ یَقُولُونَ حِجْرا مَحْجُورا»

«روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گنه‌کاران را نویدی نیست و دور بـاد گـویـند.» (۲۲ / فـرقان)

روز مرگ، مجرمینی که امیـدوار به لقای خدا نیسـتند، وقتی ملائکه را ببینند، در آن موقع هیـچ‌گونه بشارتی برای عموم مجرمین، که اینان طایفه‌ای از آنانند، نخواهد بود. مشرکین آن روز به ملائکه‌ای که قصد عذاب ایشان را دارند حجرا محجورا می‌گویند،

۱- المیـــــــــــزان ج : ۱۲، ص : ۱۴۵.

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین! (۱۸۳)

و مـقصودشان این است کـه ما را پـناه دهید.

و اما توضیـح جواب از مسأله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسـلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائـکه را ببیننـد ولی دربـاره آن هیـچ حرفی نزده و به جـای آن از حال و وضع کفار در روز دیـدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشـد که درخواست دیـدن ملائکه به نفعشان تمام نمی‌شود، چون ملائکه را نخواهنـد دیـد مگر در روزی که با عـذاب آتش روبه‌رو شـده باشـند و این وقتی است که نشاه دنیوی مبدل به نشاه اخروی شود، همچنان که در جای دیگر نیز به این حقیقـت اشـاره نموده و فرموده: «مـا نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ اِلاّـ بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا اِذا مُنْظَرینَ.» (۸ / حجر) و امـا این‌کـه این روزی که آیه: «یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَةَ» بدان اشاره دارد چه روزی است؟ آن‌چه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ و بعد از

(۱۸۴) مرگ و برزخ

مرگ برمی‌آید، این‌است‌که مراد روز مرگ است.

مثلاًـ یکی از آیـات راجع به مرگ آیه: «وَ لَوْ تَریـآ اِذِ الظّلِمُونَ فی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلآئِکَةُ باسِـطُوا اَیْـدیهِمْ اَخْرِجُوآا اَنْفُسَـکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ» (۹۳ / انعام) می‌باشـد و یکی دیگـر آیـه: «اِنَّ الَّذیـنَ تَوَفّیهُـمُ الْمَلائِکَـةُ ظالِمیآ اَنْفُسِـهِـمْ قالُـوا فیـمَ کُنْتُـمْ قالُـوا کُنّـا مُسْتَضْعَفیـنَ فِی الْاَرْضِ قالُوآا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیهـا» (۹۷ / نسـاء) و آیاتـی دیگر.

و همیـن مشاهـدات دم مرگ است کـه قـرآن آن را برزخ خوانـده، چـون در آیـات قرآنی دلاـلت قطعی هسـت بر این‌کـه بعـد از مـرگ و قبـل از قیامت ملائکه را می‌بینند و بـا آنـان گـفتگـو می‌کـنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می‌کند

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین! (۱۸۵)

طبعا بایـد اولین روزی که ملائکه را می‌بینـد به رخش کشیـد و آن روز مرگ است، که کفار با دیـدن ملائکه بـد حال می‌شوند، نه این‌که در چنین مقامی دیدن روز قیامت را یـادآور شود با این‌که بارها ملائکه را دیده‌اند و حجرا محجورا را گفته‌اند.

پس ظاهـر امر ایـن است کـه ایـن آیــه و دو آیه بعــدش نظر به حـال برزخ دارد و رؤیت کفـار ملائـکه را در آن روز خاطرنشـان می‌سازد و هم‌چنیــن احبــاط اعمال ایشان و حال اهل بهشــت را در عالم بــرزخ خاطرنشــان می‌ســازد.(۱)

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۲۷۵.

(۱۸۶) مرگ و برزخ

«وَ اَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِىَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلا اَخَّرْتَنى اِلى اَجَلٍ قَريبٍ فَاَصَّدَّقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصّالِحينَ، وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْسا اِذا جاءَ اَجَلُها وَ اللّٰهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ،»

«و از آن‌چه ما روزیتان کرده‌ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید وگرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلتم می‌دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،»

«و لیکن خدای‌تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آن‌چه می‌کنید باخبر است!» (۱۰ و ۱۱ / منافقون)

در این آیات مؤمنین را امر می‌کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق (۱۸۷)

مانند زکات و کفارات و مستحب مانند صدقات مستحبی.

و اگر قید «مِمّا رَزَقْناكُمْ» را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی‌باشد، چون آن‌چه را که مؤمنین انفاق می‌کنند عطیه‌ای است که خدای‌تعالی به آن داده و رزقی است که رازقش او است و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای‌تعالی راست.

«مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِىَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ،» یعنی قبل از آن‌که قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

«فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلا اَخَّرْتَنى اِلى اَجَلٍ قَريبٍ،»

«گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلتم می‌دادی،»

(۱۸۸) مرگ و برزخ

اگر کلمه مهلت را مقید به قید اندک کرد، برای این بود که اعلام کند به این‌که چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می‌کند تا اجابتش آسان باشد.

و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «كُلُّ ما هُوَ اتٍ قَريبٌ - هر آن‌چه خواهد آمد نزدیک است.»

«وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْسا اِذا جاءَ اَجَلُها،» در این جمله آرزومندان نام‌برده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تأخیر اجل را بخواهد مأیوس کرده می‌فرماید: وقتی اجل کسی رسید و نشانه‌های مرگ آمد، دیگر تأخیر داده نمی‌شود و این معنا در کلام خدای‌تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می‌فرماید: «اِذا جاءَ اَجَلُهُا فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ.» (۴۹ / یونس) (۱)

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق (۱۸۹)

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ

«وَ النّازِعاتِ غَرْقا، وَ النّاشِطاتِ نَشْطا،»

«سوگنـد به فرشتگانـی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان برمی‌کشند،»
«و به فرشتگانـی که ارواح مؤمنـان را با مـدارا و نشـاط جـدا می‌سازنـد.» (۱ و ۲ نـازعات)
۱- الـمیـزان ج: ۱۹، ص: ۴۹۰.
(۱۹۰) مرگ و برزخ
به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود فرشتگان در آغاز خلقت موجودات از ناحیه خدای‌تعالی و برگشتن آن‌ها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده.
وساطت ملائـکه در مسأله عود، یعنی حال ظهور نشانه‌های مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عـذاب قبر و سپس میرانـدن تمام انسان‌ها در نفخه صور و زنـده کردن آنان در نفخه دوم و محشور کردن آنان و دادن نامه اعمال و وضع میزانها و رسیدگـی به حساب و سوق به سوی بهشت و دوزخ، که بسیار واضح است و آیـات دال بر این وساطـت بسیار زیـاد است و احتیاجـی به ایـراد آن‌ها نیست، روایات وارده در ایـن مسائـل از ناحیـه رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم بیـش از
نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ (۱۹۱)
آن اسـت کـه بـه شمار آید.(۱)

جـان دادن با شکنجه ملائکه!

«فَکَیْفَ اذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبارَهُمْ،»
«چه طور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند،»
«ذلِکَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما اَسْخَطَ اللّهَ وَ کَرِهُوا رِضْوانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ،» «و برای این می‌کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را بخشم می‌آورد و از
۱- الـمیـــزان ج: ۲۰، ص: ۲۹۹.
(۱۹۲) مرگ و برزخ
هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی‌نتیجه و اجر کرد.» (۲۷ و ۲۸/ محمد)
این است وضع آنان امروز که بعـد از روشن شدن هدایت باز هرچه می‌خواهند می‌کنند، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرنـد و به صورت و پشتشان می‌کوبنـد چه حالی دارنـد. سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آن‌چه که مایه خشم خـدا است و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می‌شود و چـون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می‌شوند.(۱)
۱- الـمیزان ج: ۱۸، ص: ۳۶۴.
جان دادن با شکنجه ملائکه! (۱۹۳)
(۱۹۴)

فصل چهارم:تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت

«... وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،»

«... و از عقب آن‌ها عالم برزخ‌است تا روزی که برانگیخته‌شوند.» (۱۰۰/مؤمنون)

(۱۹۵)

کلمه برزخ به معنای حائل در میان دو چیز است و مراد از این‌که فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد و محیط به ایشان است و اگر آینده ایشان را ورای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است، همان طور که زمان آینده اَمام و پیش روی انسان است.

این تعبیر به این عنایت است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

و مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می‌کنند تا قیامت برسد این آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله و ائمه اهل بیت علیه‌السلام و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد.(۱)

(۱۹۶) مرگ و برزخ

عالم برزخ – دومین زندگی

«قالُوا رَبَّنا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ اَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ اِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبیلٍ؟»

«پروردگارا دو نوبت ما را میراندی و دوبار زنده کردی، پس اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیا هیچ راهی به سوی برون شدن هست؟» (۲۸ / بقره)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۹۷.

عالم برزخ - دومین زندگی (۱۹۷)

این از همان آیاتی است که با آن‌ها بر وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام «برزخ» استدلال می‌شود، برای این‌که در این آیات، دو بار مرگ برای انسان‌ها بیان شده و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می‌کند، چاره‌ای جز این نیست که یک اماته دیگر را بعد از این مرگ تصور کنیم و آن وقتی است که یک زندگی دیگر، میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است. در آیه بالا میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ: و میراندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ و ابتداء قیامت است.(۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۲ و ۱۷۵.

(۱۹۸) مرگ و برزخ

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ. فَرِحینَ بِما اتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنینَ.»

«البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده

ادامه زندگی‌شهدا در برزخ و ادامه‌فعل و شعور آن‌ها (۱۹۹)

شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند و بعدا در پی آن‌ها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ

نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غـم مخورند. و آنها را بشـارت به نعمت و فضـل خدا دهند و اینکه خداوند اجـر اهـل ایمـان را هرگـز ضایع نگـردانـد.» (۱۶۹ تا ۱۷۱ / آل عمـران)

در این آیـات حـال به شـهادت رسیدگـان را وصف میکنـد و میفرمایـد: که این طایفـه بعـد از شهادتشـان در مقام قرب الهـی متنعم هستنـد و به بازماندگان بشارت میدهنـد که چنیـن مقـام و منزلتی در انتظار شما نیز هست.

«وَ لا تَحْسَبَـنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتا...»

مراد از موت باطل شدن شعور و فعل است و لذا در توضیح کلمه احیا از هر دو نمونهای

(۲۰۰) مرگ و برزخ

آورد و فرمود: زندهاند و روزی میخورند و خوشحالند، روزی خوردن نمونه فعل و فرح نمونه و اثری از شعور است زیرا خوشحال شدن، فرع داشتن شعور است.

«فَرِحینَ بِما اتیهُمُ اللّهُ...»

معنای جمله این است که کشته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشحالی میکنند و هم در طلب این خبر خوش هستند که رفقای عقب ماندهشان نیز به این فضل الهی رسیدند و آنها نیز خوفی و اندوهی ندارند.

از این بیـان دو نکته روشن میشود، یکی اینکه کشـته شـدگان در راه خـدا از وضع مؤمنین برجسـته که هنوز در دنیا باقی مانـدهاند خبر دارنـد و دوم اینکه منظور از این بشـارت همان ثواب اعمال مؤمنین است که عبارت است از نداشـتن خوف و نداشـتن انـدوه و این بشارت به ایشان دست نمیدهد مگر با مشاهده ثواب نامبرده در آن عالمی که هستند، نه اینکه

ادامه زندگیشهدا در برزخ و ادامهفعل و شعور آنها (۲۰۱)

خواسـته باشـند با موفق شـدن به شـهادت اسـتدلال کننـد بر اینکه در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرمایـد پـاداش خـود را میگیرنـد نه اینکه بعـد از شـهادت تـازه اسـتدلال میکننـد که در قیـامت چنین و چنـان خـواهیم بود.پس این آیـه شریفه دلالت دارد بر اینکه انسـان بعد از مردن تا قبل از قیامت باقی و زنده است.

«یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ‌اللّهِ وَ فَضْلٍ...»

این اسـتبشار اعم از اسـتبشاری است که قبلاً فرمود از حال بازماندگان میکنند و شامل اسـتبشار به حال خودشان هم میشود و شاید همین دو تـا بودن معنا باعث شـده که دوباره آن را تکرار کنـد و همچنین کلمه فضل را دوباره بیاورد. جمله: «وَ اَنَّ اللّهَ لایُضیـعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنینَ» هم بر این عمومیت دلالت دارد، چون به اطلاقش شامل همه مؤمنیـن میشود، در آیه شریفـه دقت بفرماییـد.

(۲۰۲) مرگ و برزخ

در این آیه شـریفه فضل و نعمت را نکره آورد، همچنانکه رزق را هم در آیات قبل سربسته ذکر کرد و نفرمود که آن رزق چیست و این برای آن بود که ذهن شنونده درباره فضل و نعمت و رزق تا هر جا که ممکن است برود و باز به همین جهت خوف و حزن را در سیاق نفی مبهم آورد، تا دلالت بر عموم کند و بفهماند کشتهشدگان در راه خـدا هیچ نوع از انـواع خوف و حـزن را ندارند.

از دقت در این آیات این معنا به دست میآیـد که اولاً در صـدد بیان اجر مؤمنین است و ثانیا میخواهد بفهماند که این أجر که نزد خـدای سبحان است رزق ایشان است و ثالثا این رزق نعمتی و فضـلی از خدا است و رابعا این نعمت و فضل عبارت از این است که نه خوفی دارد و نه حزنی.

«... اَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ!»

ادامه زندگیشهدا در برزخ و ادامهفعل و شعور آنها (۲۰۳)

ایـن جمله، جمله عجیـبی است، هر قـدر انسـان بیشـتر در آن فرو میرود و تـدبر میکنـد دامنه معنـایش وسیع‌تر میشـود، بـا اینکه

جمله‌ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می‌رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می‌شود و این را هم می‌دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولاً ـ ممکن باشد و ثانیا احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثا اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می‌برد، سعادتی که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می‌کنیم و همچنین حزن تنها از ناحیه حادثه‌ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذایی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می‌ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آنجا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی

(۲۰۴) مرگ و برزخ

نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست.

پس برطرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آنچه داریم در معرض زوال قرار نگیرد و همچنین برطرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی فرض دارد که آنچه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت ببرد دارا باشد، و خدای‌تعالی به او اضافه کرده باشد و نیز آنچه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می‌شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه «وَ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ» (۱۹۸ / آل عمران) و آیه: «وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» (۹۶ / نحل) آنچه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

ادامه زندگی‌شهدا در برزخ و ادامه‌فعل و شعور آنها (۲۰۵)

باز این معنا واضح می‌شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است و این خود عطیه است. نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش ولایت الهیه است، بنابراین معنای آیه مورد بحث چنین می‌شود: خدای‌تعالی متصدی و عهده‌دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه‌ای از خود اختصاص می‌دهد.(۱)

حیات برزخی شهدا

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتٌ بَلْ اَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ،»

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۹۴.

(۲۰۶) مرگ و برزخ

«به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند نگویید مردگانند، بل زندگانند ولی شما ادراک نمی‌کنید!» (۱۵۴ / بقره)

درباره حیات شهدا بعد از کشته شدن، آیه زیر آیه بالا را تفسیر می‌کند:

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ،»

«زنهار مپنداری که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند نه، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند!» (۱۶۹ / آل عمران)

این زندگی یک زندگی خارجی و واقعی است نه ذهنی و فرضی، زندگی مابین مرگ و بعث - یعنی حیات برزخی.

مخصوصا با در نظر گرفتن این‌که قرآن کریم در چند جا زندگی کافر را بعد از

حیات برزخی شهدا (۲۰۷)

مردنش هلاکت و بوار خوانده، می‌فهمیم که منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند

تنها مؤمنین را با آن احیاء می کند، هـمچنان کـه فرمود:

«وَ اِنَّ الـدّارَ الْاخِـرَةَ لَهِیَ الْحَیَـوانُ، لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ،»

«و به درستـی خانه آخـرت تنها زندگـی حقیقی است، اگر مـی‌توانستند بفهمند.»

(۶۴ / عنکبوت)

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می کند به این که: شهدا بعد از مردن نیز زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی کنید، چون خدای‌تعالی در قرآن شریف علم به آخرت را مقید به علم یقین کرده است. می‌فرماید:

«کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مگویید و آنان را فانی و باطل نپندارید

(۲۰۸) مرگ و برزخ

که آن معنایی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شـما هست بر مرگ آنان صادق نیسـت، چون مرگ آنان آن طـور که حس ظـاهر بین شـما درك می کنـد به معنـای بطلان نیســت، بلکـه مـرگ آنان نوعی زنـدگـی است، ولی حـواس شـمـا آن را درك نمی کنـد.(۱)

زندگی در مرگ

«... وَ لا تَقُولُوا لِمَـنْ یُقْتَلُ فی سَبیـلِ اللّهِ اَمْواتٌ بَلْ اَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ»

«و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگویید بلکه اینان زنده‌هایی هستند ولی

۱- الـمیـــــــــزان ج: ۱، ص: ۵۱۹ تا ۵۲۷.

زندگی در مرگ (۲۰۹)

شما درک نمی کنید!» (۱۵۳/بقره)

در این آیـات، سـخن از قـتال و جـهاد در راه خـدا کرده، چیزی که هـست این بلاـ را به وصـفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صـفت سویی در آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ و نابودی نیست، بلکه حیات است و چه حیاتی! (۱)

ورود سریع به بهشت برزخی

۱- الـمیـــزان ج: ۱، ص: ۵۱۵.

(۲۱۰) مرگ و برزخ

«قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ، بِما غَفَرَ لی رَبّی وَ جَعَلَنی مِـنَ الْمُـکْرَمینَ،»

«(و از دورترین نقطه شـهر مردی شـتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید... مردم‌او را کشتند) در همان دم به او گفته شد به بهشت درآی و او که داشت داخل بهشت‌می‌شد گفت ای کاش مردم من‌می‌دانسـتندچه سـعادتی نصیبم شده، کاش می‌دانستند چگونه پروردگارم مرا بیامرزید و مرا از مکرمین قرار داد!» (۲۶ و ۲۷ / یس)

در آیه مورد بحث جمله «قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» به جای خبر از کشته شدن مرد نشسته

ورود سریع به بهشت برزخی (۲۱۱)

تا اشاره باشد به این که بین کشتـه شدن آن مرد به دست مردم قریه و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

بنابراین مراد از جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت. و این آیه شریفه از ادله وجود برزخ است.(۱)

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۱۰.

(۲۱۲) مرگ و برزخ

«مِمّا خَطیئاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نارا فَلَمْ یَجِدوُا لَهُمْ مِنْ دوُنِ اللّهِ اَنْصارا،» «و آن قوم از کثرت کفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ در افتادند و جز خدا برای خود هیچ یار و یاوری نیافتند.» (۲۵ / نوح)

می‌فرماید: قوم نوح به خاطر معاصی و ذنوبشان به وسیله طوفان غرق شده و داخل آتشی شدند که با هیچ مقیاسی نمی‌توان عذابشان را اندازه‌گیری کرد.

مراد از آتش در آیه شریفه آتش برزخ است، که مجرمین بعد از مردن و قبل از قیامت در آن معذب می‌شوند، نه آتش آخرت و این آیه خود یکی از ادله برزخ است، چون می‌دانیم که آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید قوم نوح غرق شدند و به زودی در قیامت داخل آتش می‌شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۵۵.

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ (۲۱۳)

مدت درنگ در قبـــر

«قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْاَرْضِ عَدَدَ سِنینَ،»

«آن‌گاه خدا به کافران گوید که می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟» (۱۲ / مؤمنون)

این از جمله پرسش‌هایی است که خدا در قیامت از مردم می‌کند، که مدت درنگ شما در زمین چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن

(۲۱۴) مرگ و برزخ

پرسش از مدت درنگ در قبور است، همچنان که آیه: «وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ،» (۵۵ / روم) و آیه «کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدوُنَ لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ،» (۳۵ / احقاف) و غیر از این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد.

«قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادّینَ،» (۱۱۳ / مؤمنون) ظاهر سیاق این است که مراد از روز یک روز از روزهای معمولی دنیا باشد. و اگر درنگ در برزخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته‌اند عمر آن را در مقایسه با زندگی ابدی قیامت که آن روز بر ایشان مشهود می‌شود، اندک بشمارند.

مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده که از عمر برزخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز و یا به ظهری از آن تعبیر کردند.

مدت درنگ در قبر (۲۱۵)

و این‌که گفتند: «فَسْئَلِ الْعادّینَ،» معنایش این است که: ما خوب نمی‌توانیم بشماریم، از کسانی بپرس که می‌توانند بشمارند، که بعضی از مفسرین آنان را به ملائکه تفسیر کرده‌اند، که شمارشگر ایامند و بعید هم نیست که چنین باشد.

«قالَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاّـ قَلیلاًـ لَوْ اَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،» گوینده این جمله خدای سبحان است. در این جمله نظریه کفار که عمر برزخ را اندک شمردند تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می‌فرماید: ای کاش می‌دانستید!

و معنای آن این است که خدای‌تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در برزخ اندک‌بود، ولی ای‌کاش در دنیا هم این‌معنارا می‌دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک، از قبرها بیرون می‌شوید و در نتیجه منکر بعث نمی‌شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید.(۱)

(۲۱۶) مرگ و برزخ

عدم احساس زمان در برزخ

«وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالُوا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ...،»

«چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آن‌ها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند: روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید...» (۹ / کهف)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۱۰۳.

عدم احساس زمان در برزخ (۲۱۷)

خدای‌تعالی خواب را بر اصحاب کهف مسلط نمود و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد، وقتی بیدار شدند جز این به نظرشان نرسید که یا یک روز در خواب بوده‌اند و یا پاره‌ای از روز.

مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت‌های آن و دلباختگی‌اش نسبت به آن‌ها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است. همان‌طور که آن‌ها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی و یا پاره‌ای از روز خوابیده‌اند، انسان‌ها هم وقتی روز موعود را می‌بینند خیال می‌کنند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز در دنیا مکث کرده‌اند.

از اصحاب کهف سؤال شد «کَمْ لَبِثْتُمْ» و آن‌ها گفتند: «لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ»

(۲۱۸) مرگ و برزخ

از همه انسان‌ها نیز در روز موعود سؤال می‌شود: «کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الاَرْضِ عَدَدَ سِنینَ،» (۱۱۲ / مؤمنون) «قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ،» (۱۱۳ / مؤمنون) و نیز می‌فرماید: «کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ.» (۳۵ / احقاف) (۱)

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان

«اَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ اَنّی یُحْیی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْما اَوْ بَعْضَ

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۳۴۰.

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۱۹)

یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ اِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ ایَةً لِلنّاسِ وَانْظُرْ اِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْما فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ،»

«یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آن‌گاه زنده‌اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز خداوند فرمود: نه، بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به درازگوش خویش بنگر، ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم، استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را بر

(۲۲۰) مرگ و برزخ

می‌انگیزانیم و سپس آن‌ها را با گوشت می‌پوشانیم، همین که بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است.» (۲۵۹ / بقره)

شخص مزبور پیامبری بوده که از خانه خود بیرون آمده، تا به محلی دور از شهر سفر کند، همینکه به راه افتاده تا به مقصد خود برود در بین راه به قریه‌ای رسیده که قرآن کریم آن را قریه خراب توصیف فرموده و وی مقصدش آن‌جا نبوده بلکه گذرش به آن محل افتاده و قریه نظرش را جلب کرده، لذا ایستاده و در سرنوشت آن به تفکر پرداخته و از آن‌چه دیده عبرت گرفته، که چگونه اهلش نابود شده‌اند و استخوانهای پوسیده آن‌ها در پیش رویش ریخته است.

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۱)

سپس در حالی که به مردگان نگاه می‌کند با خود می‌گوید: «اَنّی یُحْیی هـذِهِ اللّهُ - خدا چگونه این‌ها را زنده می‌کند؟»

شخص مزبور در عبرت‌گیری‌اش تعمق کرد و غرق در فکر شد و با خود گفت: عجب! صاحبان این استخوانها چند سال است که مرده‌اند؟ خدا می‌داند که چه تحولاتی به خود دیده‌اند، تا به این روز افتاده‌اند و چه صورتها که یکی پس از دیگری به خود گرفته‌اند، به‌طوری‌که امروز اصل آن‌ها که همان انسان‌ها باشند فراموش شده‌اند، در این‌جا بود که گفت: راستی خدا چگونه این‌ها را زنده می‌کند؟

و این گفتارش دو جهت دارد، یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت و جهت دوم تعجب برگشتن اجزا به‌صورت اولش، با این که‌این تغییرات‌غیرمتناهی‌را به‌خود دیده‌اند.

لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد:

(۲۲۲) مرگ و برزخ

از جهت اول از این راه روشن کرد که خود او را بمیرانید و دوباره زنده کرد و پرسید که چقدر مکث کردی؟

از جهت دوم از این راه که استخوانهایی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود.

پس خداوند او را صد سال بمیرانید، مردن و زنده شدنش در دو زمان از روز بود، که این‌چنین به شک افتاده می‌گوید: یک روز خوابیدم یا پاره‌ای از یک روز، و ظاهرا مردنش در طرف‌های صبح و زنده شدنش در طرف بعد از ظهر بوده است.

خدای سبحان پاسخش داد: «بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ» یعنی بلکه صد سال خوابیدی، همینکه این سخن را شنید سخت تعجب کرد که پس چرا صد سال به نظر یک روز آمد و در عین حال پاسخ خدا، جواب از این تعجب هم بود که پس چرا من یک روز خوابیدم؟

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۳)

مگر انسان این‌قدر می‌خوابد؟

آن‌گاه خدای سبحان برای این‌که کلام خود (بلکه صد سال خوابیدی) را تأیید نموده و برایش شاهد بیاورد فرمود: ببین طعام و شرابت را که متغیر نشده و به الاغت نظر کن و این تذکر برای آن بود که وقتی گفت: یک روز خوابیدم یا قسمتی از یک روز را معلوم شد هیچ متوجه کوتاهی و طول مدت نشده و از سایه آفتاب و یا نور آن و سایر اوضاع و احوال به دست آورده که این مقدار خوابیده و وقتی به او گفته شد تو صد سال است که خوابیده‌ای، چون امکان داشت که این جواب تردید برایش به وجود بیاورد که چرا هیچ تغییری در خودش، در بدنش و لباسش نمی‌بیند در حالی که اگر انسان صد سال بمیرد در این مدت طولانی باید وضع بدنیش تغییر کند، طراوت بدن را از دست بدهد و خاک شده و استخوانی پوسیده گردد.

(۲۲۴) مرگ و برزخ

خدای‌تعالی این شبهه را که ممکن بود در دل او پیدا شود، از این راه دفع کرد که دستور داد به طعام و شراب خود بنگر که نه گندیده و نه تغییر دیگری کرده و نیز به الاغ خود بنگر که استخوانهای پوسیده‌اش پیش رویت ریخته و همین استخوانهای الاغ بهترین دلیل است بر این‌که مدت خوابش طولانی بوده و وضع طعام و شرابش بهترین دلیل است بر این‌که برای خدا امکان دارد که چیزی را در چنین مدت طولانی به یک حال نگه دارد بدون این‌که دستخوش تغییر شود.

از این‌جا این معنا هم روشن می‌شود که الاغ او نیز مرده و استخوان شده بود و گویا اگر از مردن الاغ سخنی به میان نیاورده، به خاطر ادبی است که قرآن همواره رعایت آن را می‌کند.

و سخن کوتاه این‌که: بعد از نشان دادن طعام و شراب و زنده شدن الاغ، بیان الهی

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۵)

تمام شد و معلوم شد که تعجب وی از طول مدت بیجا بود، چون از او اعتراف گرفت که صد سال مردن با یک روز و یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرقی ندارد، همچنان‌که در روز قیامت از اهل محشر، نظیر این اعتراف را می‌گیرد. پس خداوند برای این شخص روشن کرد که کم و زیاد بودن فاصله زمانی میان احیا و اماته برای خدای‌تعالی تفاوت نمی‌کند و در قدرت او که حاکم بر همه چیز است اثری نمی‌گذارد، چون قدرت او مادی و زمانی نیست، تا وضعش به خاطر عارض شدن عوارض، دگرگون و کم و زیاد شود، مثلاً زنده کردن مرده‌های دیروز برایش آسان و زنده کردن مرده‌های سالهای پیش، برایش دشوار باشد، بلکه در برابر قدرت او، دور و نزدیک، یکسان و مساوی است، همچنان‌که خودش فرمود:

«اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیدا وَ نَریهُ قَریبا - مردم قیامت را دور می‌پندارند ولی ما آن را

(۲۲۶) مرگ و برزخ

نزدیک می‌بینیم!» (۶ و ۷ / معارج)

و نیز فرمود:

«وَ ما اَمْرُ السّاعَةِ اِلّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ - امر قیامت، بیش از چشم برهم زدنی نیست.» (۷۷ / نحل)

علاوه بر همه فوائدی که در قصه بود، این حقیقت نیز بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می‌شوند، چه حالی دارند و پیش خود چه احساسی دارند، در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می‌کنند که چقدر آرمیدیم، همچنان که خداوند متعال در قرآن فرموده:

«وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ، کَذلِکَ کانُوا یُؤْفَکُونَ، وَ قالَ الَّذینَ اُوتُواالْعِلْمَ وَ الْایمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ‌اللّهِ اِلی

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۷)

یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.» (۵۵ و ۵۶ / روم)

از حسن این شخص که گفت: «اَنّی یُحْیی هذِهِ اللّهُ» دو جهت استفاده می‌شود، یکی زنده شدن بعد از طول مدت و دوم برگشتن اجزا به صورت اولیه خود، که تا این‌جا خدای سبحان جواب از جهت اول را روشن ساخت، اینک برای روشن شدن جهت دوم نظر او را به استخوانهای پوسیده متوجه می‌سازد و می‌فرماید:

«وَ انْظُرْ اِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها!»

«استخوانها را بنگر که چگونه آنان را بر می‌انگیزانیم و سپس آن‌ها را با گوشت می‌پوشانیم!» (۲۵۹/بقره) (۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۳۱.

(۲۲۸) مرگ و برزخ

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد

«... فَلَمّا تَبَیَّنَ لَـهُ قالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ،»

«... همینکه بر او روشن شـد که صـد سـال است مرده و اینـک دوبـاره زنـده شـده گفت: مـی‌دانم کـه خـدا به همه چیز توانا است.» (۲۵۹ / بقره)

ایـن آیـه در صـدد بیـان این است که: بعـد از آن‌که مطلب برای این شـخص روشن شـد، او به خـاطر خـود رجـوع می‌کنـد و به یـاد می‌آورد که قبلاً هم به قدرت مطلقه و بی‌پایان الهی ایمان داشـته است و کانه قبلاًبعد از آن‌که «کجا خدا این‌ها را زنده می‌کند،» در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفا نموده و بعد از آن‌که با

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد (۲۲۹)

مردن و زنـده شـدن خود، قـدرت خـدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قبلی خود را تصدیق کرده و به خـدای‌تعالی عرضه داشـته که خـدایا تو همواره برای من خیرخواهی می‌کنی و هرگز در هـدایت به من خیانت نمی‌کنی و ایمـانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت: (که قـدرت تو مطلق است!) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

و نظـائر ایـن مطلب بسیار است، بسـیار می‌شـود که آدمی به چیزی علم دارد، لیکن فکری در ذهنش خطـور می‌کنـد که بـا آن علم منافـات دارد، امـا نه این‌که علم به کلی از بین رفته تبـدیل به شـک می‌شود، بلکه به خـاطر عوامل و اسـباب دیگری این فکر به ذهن می‌آید ناچار خود را به همان علمی که دارد قانع می‌کند، تا روزی آن شـبهه برطرف شود و بعد از آن‌که شـبهه برطرف شد، دوباره به همان علم خودش مراجعه نموده، می‌گوید: من که

(۲۳۰) مرگ و برزخ

از اول می‌دانستم و می‌گفتم مطلب از این قرار است و آن طور که مقتضای آن شبهه بود نیست و از این‌که علم قبلیش، علمی صائب و درست بود خوشـحال می‌شود. و معنای آیه شـریفـه این نیست که بعـد از زنده شدن تازه علم پیدا کـرد به این‌که خـدا به هـر چیز قـادر اسـت و قـبل از آن در شک بوده است! (۱)

منع شیطان از دخالت در برزخ

«قـالَ اَنْظِرْنیآ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،»

۱- الـمیـــــزان ج: ۲، ص: ۵۳۱.

منع شیطان از دخالت در برزخ (۲۳۱)

«گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده،»

«قـالَ اِنَّـکَ مِـنَ الْـمُـنْـظَریـنَ،»

«فـرمود مـهلت خواهی داشت!» (۱۴ و ۱۵ / اعراف)

ابلیس از خـدای‌تعالی مهلـت می‌خواهـد و خداونـد هـم بـه وی مهلت می‌دهـد. خداونـد در جـای دیگر نیز این معنـا را ذکر کرده و فرموده: ابلیس بطور مطلق از خـدا مهلت خـواسته، ولیکن خـداوند او را تا زمـانی معین مهلت داده است. (۳۸ / حجر)

و از این‌که ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می‌شود که وی در این صدد بوده که جنس بشـر را هم در دنیا

و هم در عالم برزخ گمراه کند، ولیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در

(۲۳۲) مرگ و برزخ

زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و همنشینی با آنان را داشته باشد:

«وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطانا فَهُوَ لَهُ قرینٌ، وَ اِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدوُنَ، حَتّی اذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ بُعْدَالْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ، وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنَّکُمْ فِی‌الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ.» (۳۶ تا ۳۹ / زحرف)

و هم چنین آیه:

«اُحْشُرُوا الَّذینَ ظَلَمُوا وَ اَزْواجَهُمْ.» (۲۲ / صافات).(۱)

۱- المیزان ج: ۸ ص: ۳۴.

منع شیطان از دخالت در برزخ (۲۳۳)

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت

خدای‌تعالی خبر می‌دهد از این‌که انسان به زودی از این زندگی اجتماعیش کوچ نموده در عالمی دیگر و منزلگاهی دیگر فرود می‌آید و آن عالم را برزخ نامیده و فرموده: که بعد از آن منزلگاه منزلی دیگر هست، که سرمنزل انسان‌ها است و آن را خانه آخرت نامیده است.

چیزی که هست او در زندگی بعد از دنیا حیاتی انفرادی دارد، دیگر زندگیش اجتماعی نیست، به این معنا که ادامه زندگی در آن‌جا احتیاج به تعاون و اشتراک و

(۲۳۴) مرگ و برزخ

همدستی دیگران ندارد، بلکه سلطنت و حکمرانی در تمامی احکام حیات در آن عالم از آن خود فرد است، هستیش مستقل از هستی دیگران و تعاون و یاری دیگران است. از این‌جا می‌فهمیم که نظام در آن زندگی غیر نظام در زندگی دنیای مادی است چون اگر نظام آن‌جا هم مانند نظام دنیا بود چاره‌ای جز تعاون و اشتراک نبود و لیکن انسان زندگی مادیش را پشت سر گذاشته، به سوی پروردگارش روی آورده و در آن‌جا تمامی علوم عملیش نیز باطل می‌شود، دیگر لزومی نمی‌بیند که دیگران را استخدام کند و در شؤون آنان تصرف نماید و دیگر احتیاجی به تشکیل اجتماعی مدنی و تعاونی احساس نمی‌کند، (چون این زندگی دنیا بود که مجبورش کرد به این‌که تشکیل اجتماع دهد.)

او نیز سایر احکامی هم که در دنیا داشت در آن عالم ندارد و در آن عالم تنها و تنها

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت (۲۳۵)

سر و کارش با اعمالی است که در دنیا کرده، یا نتیجه‌هائی است که حسنات و سیئاتش به بار آورده و در آن عالم جز به حقیقت امر بر نمی‌خورد آن‌جاست که نبأ عظیم برایش آشکار می‌شود، آن نبأ که در دنیا بر سرش اختلاف داشتند، همچنان‌که فرمود:

«وَ نَرِثُهُ ما یَقُولُ وَ یَأْتینا فَرْدا،» (۸۰ / مریم)

و نیز در این‌باره فرموده:

«وَ لَقَدْجِئْتُمُونا فُرِدی کَماخَلَقْنکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْنکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعآءَکُمُ‌الَّذینَ کُنْتُمْ‌زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ‌فیکُمْ شُرَکؤُا لَقَدْتَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.» (۹۴ / انعام)

و نیز فرمود:

«هُنـالِکَ تَبْلُـوا کُلَّ نَفْسٍ مآ اَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَی اللّهِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ

(۲۳۶) مرگ و برزخ

عَنْهُـمْ مـا کـانُـوا یَـفْـتَروُنَ،» (۳۰ / یونس)

و نیز فرمـوده:

«یَـوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْـرَ الاَرْضِ وَالسَّمـواتُ وَ بَرَزُوا لِلّـهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ!» (۴۸/ابراهیم)

و بـاز فرمـوده:

«وَ اَنْ لَیْسَ لِلاِْنْسانِ اِلاّ ما سَعی، وَ اَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری، ثُمَّ یُجْزیهُ الْجَزاءَ الاَوْفی.» (۳۹تا۴۱/ نجم)

و آیـاتی دیگر که می‌فهماننـد بعـد از مرگ، آدمی تنهـا است و یگـانه همنشـین او عمل او است و دیگر اثری از احکام دنیوی را در آن‌جا نمی‌بیند و دیگر زندگی اجتماعی و بر

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت (۲۳۷)

اساس تعاون ندارد و از آن علوم عملیه‌ای که در دنیا به حکم ضـرورت مورد عمل قرار می‌داد اثری نمی‌یابد و کیفیت ظهور عملش در آن‌جا و ظهور و تجسم جزای عملش طوری است کـه بـا زبـان نمی‌شود بیان کرد.(۱)

چگونگی محفـوظ بودن انسان مرده و خاک شده

«ءَاِذا مِتْنا وَ کُنّا تُرابا ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ،»

«آیـا وقتـی مـردیم و خاک شدیـم؟ ایـن برگشتـن بعیـدی اسـت!» (۳ / ق)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۱۸۳.

(۲۳۸) مرگ و برزخ

مشـرکین تعجب می‌کننـد و می‌گویند: آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم و ذات ما آنچنان باطل و نابود شد که دیگر اثری از آن به جـای نمانـد دوبـاره مبعوث می‌شویم و بر می‌گردیم؟ آخر این برگشـتن برگشتنی باور نکردنی است و عقل آن را نمی‌پـذیرد، و زیـر بار آن نمی‌رود.

«قَدْ عَلِمْنـا مـا تَنْقُصُ الاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ،» (۴ / ق) ایـن آیه سـخن آنـان و اسـتبعادشان نسبت به بعث و رجع را رد می‌کند، چون آنان اسـتناد جسـتند به این‌که بعد از مردن به زودی متلاشی می‌شویم و بدنهایمان خاک می‌شود و با خاک‌های دیگر مخلوط مـی‌گردد.

آیه مورد بحث جواب می‌دهـد که: ما دانا هستیم به آن‌چه که زمین از بدنهای شـما می‌خورد و آن‌چه از بدنهایتان ناقص می‌سازد و علم ما چنان نیست که جزئی از اجزاء

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده (۲۳۹)

شما را از قلم بیندازد تا برگرداندن آن به خاطر نامعلوم بودن دشوار و یا نشدنی باشد.

«وَ عِنْدَنا کِتـابٌ حَفیـظٌ،» یعنی نزد مـا کتـابی اسـت که حافـظ هر چیز است، بلکه آثـار و احـوال هرچیزی را هم ضـبط می‌کنـد و یا معنـایش این است که: نزد مـا کتابی است که خود آن کتاب محفوظ است و حوادث، آن را دچار دگرگونی و تحریف نمی‌کنـد و آن کتـاب عبـارت است از لوح محفوظ که تمـامی آن‌چه بوده و آن‌چه هست و آن‌چه تـا قیـامت خواهـد بود در آن‌کتـاب محفوظ است.(۱)

بحثی پیرامون تجرد نفس

۱- المیـــــــزان ج: ۱۸، ص: ۵۰۶.

(۲۴۰) مرگ و برزخ

«قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُالْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرجَعوُنَ،»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می گیرد، سپس به سـوی پـروردگـارتان بـازگشت خـواهید کـرد.» (۱۱ / سـجده)

ایـن آیـه از روشن‌تریـن آیـات قرآنی است که دلالـت بر تجرد نفس می کنـد و می‌فهمانـد که نفس غیر از بـدن است، نه جـزو آن است و نـه حالـی از حـالات آن.

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است مـاورای بـدن و احکـامی دارد غیر احکام بـدن و هر مرکب جسـمانی دیگر، (خلاـصه موجودی است غیر مـادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بـدن می گنجـد،) بلکه با بـدن ارتباط و علقه‌ای

بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۱)

دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بـدن را اداره مـی کنـــد.

دقت در آیات قرآن شـریف این معنا را به خوبی روشن می‌سازد، چون می‌فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شـخص بمیرد و با فنای بدن و پوسـیدن و انحلال ترکیب‌هایش و متلاشی شدن اجزائش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشـی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می گیرد. (عیشـی که دیگر در دیـدن حقایق محکوم به این نیست که از دو چشم سـر ببیند و در شـنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشـنود، عیشـی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست،) و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می‌رسد.

(۲۴۲) مرگ و برزخ

و نیز می‌رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شـقاوت و تیره روزیش مربوط به سـنـخ ملکات و اعمال او اســت، نه به جهات جسمانــی (از سفیـــدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نـه بـه احکــام اجتماعــی (از آقازادگــی و ریاســت و مقــام و امثــال آن).

پس این‌ها حقایقی است که این آیات شـریفه آن را دست می‌دهد و معلوم است که این احکام مغایـر با احکام جسـمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه این‌ها فهمیــده می‌شود که پس نفــس انسان‌ها غیر بدن‌های ایشان است.

و در دلالـت بر این معنـا آیـات برزخ به تنهـایی دلیـل نیست، بلکه آیاتی دیگر نیز این معنا را افاده می کنـد. از جمله آن‌ها آیات زیر است:

«وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِه،» (۹ / سجده)

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَـنِ الـرُّوحِ قُـلِ الـرُّوحُ مِـنْ اَمْـرِ رَبّــی،» (۸۵ / اسراء)

بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۳)

امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکـام عمومی مـاده این است که به تدریـج موجود شود و وجودش مقیـد به زمـان و مکان باشـد، پس روحی که در انسـان هست مادی و جسمانی نیست هـر چند کـه با مـاده تـعلق و ارتـباط دارد.

آن‌گاه از آیاتی دیگر کیفیت ارتباط روح با ماده بدست می‌آید، یکجا می‌فرماید:

«وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طینٍ، ثُـمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَـةً فی قَرارٍ مَکینٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَـةَ عَلَقَـةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَاالمُضْـغَةَ عِظاما، فَکَسَوْنَا الْعِظـامَ لَـحْما، ثُـمَّ اَنْشَأْنـاهُ خَـلْقا اخَـرَ، فَـتَبارَکَ الـلّهُ اَحْـسَنُ الْـخالِقینَ،» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

و بیان کرد که انسان در آغاز بجز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایشش

(۲۴۴) مرگ و برزخ

صورت‌هایی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای‌تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهایی می‌کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهایی که از اجسام و جسمانیات سر نمی‌زد، نیازمند است - پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، به خاطر این‌که موضوع و مصدر افعالی است که فعل جسم نیست.

پس نفس بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشأپیدایش آن‌بوده - به‌منزله میوه‌از درخت و به‌وجهی‌به‌منزله روشنایی از نفت است.

با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می‌گردد و آن‌گاه با فرا رسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می‌شود، دیگر روح با بدن کار نمی‌کند،

بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۵)

پس روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشایی از خدا از بدن متمایز می‌گردد و در آخر با مردن بدن، بکلی از بدن جدا و مستقل می‌شود.(۱)

سیر عوالم بعد از مرگ

«... لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ،»

«سوگند به شفق و سوگند به شب و آن‌چه بپوشاند و سوگند به ماه شب چهاردهم که همه جوانبش نورانی می‌شود، که به زودی بعد از مرگ عوالمی را سیر خواهید کرد!» (۱۶ تا ۲۵ / انشقاق)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵ و ج: ۱، ص: ۵۲۸.

(۲۴۶) مرگ و برزخ

کلمه طبق به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه این‌که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند، به هر حال منظور مراحل زندگی است که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن‌گاه مرحله حیات برزخی و سپس مرگ در برزخ هنگام دمیدن صور و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا.

این سوگندها تأکید مضمون آیه زیر است: (۶ / انشقاق)

«یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاقیهِ،»

در این آیه اشاره‌ای است به این‌که مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مراحلی مترتب و با یکدیگر متطابق است.(۱)

سیر عوالم بعد از مرگ (۲۴۷)

در برزخ استکمال نیست!

نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت در آمده و به حدی از فعلیت رسیده و مرده‌اند، دیگر امکان استکمالی در آینده و به طور دائم در آن‌ها باقی نمانده، بلکه یا همچنان بر فعلیت حاضر خود مستقر می‌گردند و یا آن‌که از آن فعلیت در آمده، صورت عقلیه مناسبی به

خود می گیرند و باز به همان حد و اندازه باقی می‌مانند و خلاصه امکان استکمال بعد از مردن تمام می‌شود.

انسانی که با نفسی ساده مرده، ولی کارهایی هم از خوب و بد کرده، اگر دیر می‌مرد

۱- المیـــزان ج: ۲۰، ص: ۴۰۷.

(۲۴۸) مرگ و برزخ

و مدتی دیگر زندگی می کرد، ممکن بود برای نفس ساده خود صورتی سعیده و یا شقیه کسب کند و هم‌چنین اگر قبل از کسب چنین صورتی بمیرد، ولی دو مرتبه به دنیا برگردد و مدتی زندگی کند، باز ممکن است زائد بر همان صورت که گفتیم صورتی جدید، کسب کند و اگر برنگردد در عالم برزخ پاداش و یا کیفر کرده‌های خود را می‌بیند، تا آن‌جا که به صورتی عقلی مناسب با صورت مثالی قبلیش درآید، وقتی درآمد، دیگر آن امکان استکمال باطل گشته، تنها امکانات استکمالهای عقلی برایش باقی می‌ماند، که در چنین حالی اگر به دنیا برگردد، می‌تواند صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال مربوط به آن کسب کند، مانند انبیاء و اولیاء، که اگر فرض کنیم دوباره به دنیا برگردند، می‌توانند صورت عقلیه دیگری به دست آورند و اگر برنگردند، جز آن‌چه در نوبت اول کســب کرده‌اند، کمـال و صعود دیگـری در مـدارج آن و

در برزخ استکمال نیست! (۲۴۹)

سیـر دیگری در صـراط آن، نخواهند داشت.(۱)

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت

(شکنجه خاص آل فرعون)

«اَلنّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوّا وَ عَشِیّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ اَدْخِلُوا الَ فِرْعَوْنَ اَشَـــدَّ الْعَـــذابِ،»

«آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا

۱- المیــــزان ج: ۱، ص: ۳۱۲. (بحث علمی و فلسفی)

(۲۵۰) مرگ و برزخ

شـد گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید!» (۴۶ / غافر)

ایـن آیه شریفه در افاده چند نکته صریح است:

اول این‌که: با آل فرعون این طور معامله می‌شود که اول آنان را بر آتش عرضه می کنند و سپس آنان را در آن داخل می کنند و این هم پیداست که داخل آتـش شـدن سخت‌تر است، از این‌که انسان را بر آتـش عـرضـه کنند.

نکته دوم این‌که: عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز دوزخیان را داخل دوزخ مـی کنند.

پس معلوم می‌شود عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عالمی قبل از عالم قیامت صورت می گیرد و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت (۲۵۱)

نکته سوم این‌که شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به وسیله یک چیز صورت می گیرد، آنهم آتش است، چیزی که هست اهل برزخ از دور از آتش رنج می‌برند و اهل قیامت در داخل آن قرار می گیرند.

و در این‌که فرمود «صبح و شام» اشاره است به این‌که عرضه کفار بر آتش پشت سر هــم واقع می‌شود و لا ینقطـع ادامه می‌یابد. و ای بســا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آن‌جا که به کلی از دنیا منقطع نشده‌اند، مانند اهـل دنیا صبـح و شام دارند.

«... وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَـةُ اَدْخِلُوا الَ فِرْعَوْنَ اَشَـدَّ الْعَذابِ،» هر صـبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شـد

گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شوید در شدیدترین عذاب! (۱)

۱- المیـــــزان ج: ۱۷، ص: ۵۰۸.

(۲۵۲) مرگ و برزخ

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ

۱ ـ در تفسیر قمی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

فرزند آدم وقتی به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می‌رسد مال و فرزندان و اعمالش در نظرش مجسم می‌شوند، نخست متوجه مال خود می‌شود و به او می‌گوید: به خدا سوگند من برای جمع‌آوری و حفظ تو بسیار حریص بودم و بسیار بخل ورزیدم، حال چه کمکی می‌توانی به من بکنی؟ مال به او می‌گوید:

کفن خود را می‌توانی از من برداری!

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۳)

سپس متوجه فرزندان می‌شود و به ایشان می‌گوید: به خدا سوگند! من خیلی شما را دوست می‌داشتم و همواره حمایت از شما می‌کردم در این روز بیچارگیم چه خدمتی می‌توانید به من بکنید؟ می‌گویند:

غیراز این‌که تو را در گودالت دفن کنیم هیچ!

سپس متوجه عمل خود می‌شود و می‌گوید: به خدا سوگند من درباره تو بی‌رغبت بودم و تو بر من گران بودی، تو امروز چه کمکی به من می‌کنی؟ می‌گوید:

من مونس توام در قبر و در قیامت، تا آن‌که من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند!

آن‌گاه امام فرمود:

اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین، و خوش‌لباسترین مرد نزدش می‌آید و می‌گوید: بشارت می‌دهم تو را به روحی از

(۲۵۴) مرگ و برزخ

خدا و ریحانی و بهشت نعیمی که چه خوش آمدنی کردی!

وی می‌پرسد: تو کیستی؟ می‌گوید:

من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت کوچ کرده‌ام!

و آدمی در آن روز مرده شوی خود را می‌شناسد و با کسانی که جنازه‌اش را برمی‌دارند سخن می‌گوید و سوگندشان می‌دهد که عجله کنند، پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می‌آیند که همان دو فتّان قبرند موی بدنشان آن‌قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با انیاب خود زمین را می‌شکافند، صدایی دارند چون رعد قاصف، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، از او می‌پرسند:

پروردگارت کیست؟

و پیرو کدامیک از انبیایی؟ و چه دینی داری؟

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۵)

می‌گوید: پروردگارم اللّه است! پیامبرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ! و دینم اسلام است!

می‌گویند: به خاطر این‌که در سخن حق پایدار مانده‌ای خدایت بر آن‌چه دوست می‌داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد!

و این دعای خیر همان است که خدای‌تعالی در قرآن فرموده:

«یُثَبِّتُ‌اللّهُ‌الَّذینَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ‌الثّابِتِ فِی‌الْحَیوةِ‌الدُّنْیا»

«خدای‌تعالی کسانی را که ایمان آورده‌اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می‌دهد!» (۲۷/ابراهیم)

این‌جاست که قبر او را تا آن‌جا که چشمش کار کند گشاد می‌کنند و دری از بهشت به رویش می‌گشایند و به وی می‌گویند: با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آن طور که جوان نورس و آسوده‌خاطر

(۲۵۶) مرگ و برزخ

می‌خوابد!

این دعای خیر همان است که خدای‌تعالی درباره‌اش فرموده:

«اَصْحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًا وَ اَحْسَنُ مَقیلًا»

«بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند.» (۲۴ / فرقان)

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته‌اش به صورت زشت‌ترین صورت و جامه و بدترین چیز نزدش می‌آید و به وی می‌گوید: بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته!

و او نیز شوینده خود را می‌شناسد و حامل خود را سوگند می‌دهد که: مرا بطرف قبر مبر و چون داخل قبرش می‌کنند، دو فرشته ممتحن نزدش می‌آیند و کفن او را از بدنش انداخته، می‌پرسند: پروردگار توو پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟ می‌گوید:

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۷)

نمی‌دانم، می‌گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گرزی آنچنان می‌زنند که تمامی جنبنده‌هایی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می‌خورند.

آن‌گاه دری از جهنم به رویش باز نموده و به او می‌گویند: بخواب با بدترین حال، آن‌گاه قبرش آن‌قدر تنگ می‌شود که بر اندامش می‌چسبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش، بطوری که دماغش یعنی مغز سرش از بین ناخن و گوشتش بیرون آید و خداوند مار و عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می‌کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهدبود تا خداونداز قبرش مبعوث‌کند، در این‌مدت آن‌قدر در فشار است که دائما آرزو می‌کند کی می‌شود که قیامت قیام کند!

۲ ـ در کتاب منتخب البصائر از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت آورده که

(۲۵۸) مرگ و برزخ

فرمود: سؤال قبر مخصوص دو طائفه است، یکی آن‌هایی که ایمان خالص داشتند و یکی آن‌ها که کفر خالص داشتند. عرضه داشتم پس سایر مردم چطور؟ فرمود: اما بقیه مردم: از سؤالشان صرفنظر می‌شود.

۳ ـ در امالی شیخ از ابن ظبیان روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، ایشان پرسیدند: مردم درباره ارواح مؤمنین بعد از مرگ چه می‌گویند؟

من عرضه داشتم می‌گویند ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز رنگ جا می‌گیرند فرمود: سبحان اللّه، خدای‌تعالی مؤمن را گرامی‌تر از این می‌دارد!(۱)

۱- در اغلب روایات که حضرت با این عبارت از معتقدات مردم سئوال می‌فرمایند منظور معتقدات غیر شیعه اهل بیت علیه‌السلام می‌باشد.

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۹)

بلکه در دم مرگ مؤمن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ، در حالی که ملائکه مقرب

خدای عزوجل ایشان را همراهی می‌کنند، به بالینش حاضر می‌شوند، اگر خدای‌تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت اهل بیت آنجناب، باز کرد که بر این معانی شهادت می‌دهد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می‌شوند و اگر زبانش بند آمده باشد، خدای‌تعالی رسول گرامی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می‌دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که بر همگی آنان بهترین سلام باد! و نیز ملائکه‌ای که حضور دارند، شهادت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را گواهی می‌کنند.

و این مؤمن وقتی روحش گرفته می‌شود، او را به سوی بهشت می‌برند، البته با بدنی و صورتی نظیر صورتی که در دنیا داشت و مؤمنین در آن‌جا می‌خورند و می‌نوشند، به‌طوری‌که اگر کسی از آشنایانشان از دنیا به نزدشان بیاید، ایشان را می‌شناسد، چون گفتیم به همان صورتی هستند که در دنیا بودند.

۴ـ و در کتاب محاسن از حماد بن عثمان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، آنجناب فرمود: یکدیگر را دیدار می‌کنند.

من از در تعجب پرسیدم: دیدار می‌کنند؟ فرمود: آری، از یکدیگر احوال می‌پرسند و یکدیگر را می‌شناسند، حتی وقتی تو یکی از ایشان را ببینی می‌گویی: این فلانی است.

۵ـ در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مؤمن به دیدار بازماندگان خود می‌آید و از زندگی آنان تنها آن‌چه مایه خرسندی است می‌بیند

و آن‌چه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می‌دارند.

کافر هم به زیارت بازمانده خود می‌آید، ولی او تنها ناگوریها را می‌بیند و اما خوشی‌ها و آن‌چه محبوب او است از نظرش پوشیده می‌دارند.

آن‌گاه اضافه فرمود: بعضی از اموات در همه جمعه‌ها به دیدار اهل خود می‌آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند.

۶ـ و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ارواح اموات، مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می‌شناسند و حال یکدیگر را می‌پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می‌گویند: فعلاً مزاحمش نشوید که از هول عظیمی در آمده، بگذارید کمی استراحت کند، آن‌گاه از او می‌پرسند: فلانی چه کرد؟ اگر در پاسخ بگوید او در دنیا زنده بود که من آمدم، به

انتظارش می‌نشینند و اگر بگوید او مدتی است از دنیا در آمده، می‌فهمند که او بهشتی نبوده از در ترحم می‌گویند سقوط کرده، سقوط کرده است!

توجه: روایات در باب زندگی در برزخ بسیار زیاد است و ما آن مقدار را که جامع معنای برزخ بود انتخاب نموده، در این‌جا آوردیم، وگرنه در این معانی که ما آوردیم روایات آن‌قدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده و همه آن‌ها دلالت دارد بر این‌که برزخ عالمی است مجرد از ماده.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۱، ص: ۵۴۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».